



بازدید شد
۱۳۸۴

۰۴
۳۳۷ / ۸ / ۲۰
اسکن شد

۱۳۳۲
۱۳۳۰
۱۳۳۱

کتابخانه مجلس شورای ملی		
کد	حجۃ المصطفی	
مؤلف	موضوع	شماره ثبت کتاب
شماره قفسه ۹۷۳	۹۶۶۸	۹۹/۸۵۰ ۸۲۰۶

خطی - فهرست شده
۹۶۶۸





بازدید شد
۱۳۸۴

۰۴
۳۳۷/۸/۲۰
اسکن شد

کتابخانه مجلس شورای ملی		
کتاب	حقیقه المتعین	
مؤلف		شماره ثبت کتاب
موضوع	شماره قفسه ۶۷۲	۹۹/۵۰
	۹۶۶۱	۸۲۰۰

مجلس - فهرست شده
۹۶۶۱

2

بسم الله

فبسمه نیکوین
حلیه و کجول احادیث
در ادوار مایع

حلیه المتقین من الصفات
مردم متوجه بنام
رم الله له و الله له
مجلس علم و تقاضا و در
سایه شمع شمع
H 130

هو الله تعالی

از حق معرفت انور
تاریخ ترمذی المار
۱۳۳۲
انجیر علی

133

مجلس علم و تقاضا
987

مجلس علم و تقاضا

خطی - فهرست شده
966A

[illegible]

از دیدن او رست کز بسین سال از رفته خرد زدن
همچو پیکر او در پس الکها زو سباز تا از جمل او در



الحمد لله



در این مورد از نمایان شدن در دست

۱۵۱

[illegible]

از دیدن او رست کز بسین سال از رفته خرد زدن
همچو پیکر او در پس الکها زو سباز تا از جمل او در



الحمد لله



در این مورد از نمایان شدن در دست

۱۲۵

یوسف

[illegible]

و شهور و غیره که بعضی در حدیث حسن منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود انخوردن گوشت حرام و فرمود
که این خوردن حیوانات در نه است بلکه نباید خورد تا آنکه انقضای آنها از اندام دهد و در حدیث صحیح منقول است که از حضرت صادق
رسیدند انخوردن گوشت حرام و فرمود که طعام در وقت کاست و در راه داری و نرسیده است از کثرت قدید که در این وقت
کرده باشی و وارد شده است که در راه از حرکت می آوری و در راه است می کنی و در بعضی احادیث خوب خوردن گوشت حرام و از آنست
از حضرت صادق منقول است که چه چیز است که بدین را حرام می کند و می آید که در این وقت کاست و در راه داری و نرسیده است از کثرت قدید که در
امتنای عهد تمام وقت و حرام با زبان می خورد و در روایت دیگر با استلا حاجت با زبان کردن و در حدیث دیگر از حضرت صادق
است که چه چیز است که خوردن فی الجمله بدین را حرام می کند و چه چیز است که خوردن فی الجمله را حرام می کند و چه چیز است که خوردن
می رسد و چه چیز را حرام می کند و چه چیز است که خوردن فی الجمله را حرام می کند و چه چیز است که خوردن فی الجمله را حرام می کند و چه چیز است که خوردن
پوشیدن و بعضی خوردن و بعضی خوردن و اما آنها که خوردن فی الجمله را حرام می کنند و چه چیز است که خوردن فی الجمله را حرام می کند و چه چیز است که خوردن
بجستند و بعضی خوردن و اما آنها که خوردن فی الجمله را حرام می کنند و چه چیز است که خوردن فی الجمله را حرام می کند و چه چیز است که خوردن
است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گوشت دست و پاهای گوشت را دوست میداشتند و از گوشت ران گوشت را دوست داشتند
برای آنکه محل تولد گوشت و بعضی گوشت منقول است که حضرت ادم علیه السلام گوشتی را که برای پیغمبران از زمین آورد
برای پیغمبری عضو نام برد و از آنجا که برای پیغمبران از انصاف علیه و آله و سلم گوشت گوشت را دوست داشت و گوشت را دوست داشت
دوست میداشت و بعضی گوشت منقول است که حضرت حسن از حضرت امام جعفر صادق منقول است که گوشت که کباب است
چخته باشد مرغی است که مخصوص پیغمبران است و از حضرت امام امیر المومنین منقول است که هر که ضعف بر طاعت می شود گوشت کباب
شیرین بخورد و در حدیث دیگر منقول است که کباب پیغمبران حق تعالی شکایت نمود از ضعف و سستی و بعضی گوشت کباب
را با شیرین بخورد و بعضی گوشت کباب را قوی میدهند و در روایت معتبره منقول است که خوبترین طعام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
آشپاز بود و پسندیده منقول است که حضرت صادق علیه و آله و سلم گوشت را دوست میداشتند و گوشت را دوست میداشتند و گوشت را دوست میداشتند
و در احادیث بسیار مرغ گوشت کباب را دوست میداشتند و گوشت را دوست میداشتند و گوشت را دوست میداشتند و گوشت را دوست میداشتند
ضعف را باری که اند و رنگ را به مرغ میزدند و گوشت را دوست میداشتند و گوشت را دوست میداشتند و گوشت را دوست میداشتند
عند حضرت امیر المومنین هم گوشت کبابی گذاشته بود و فرمود که در گوشت کباب پیغمبران گوشت کباب پیغمبران گوشت کباب پیغمبران
نزدیک است که از ادعای علم کم که چون دعا بخوانی هیچ چیز از ضرر و زیاده نبردیم الله عز وجل را احاطه می دهد و از هر چه اعضا از
الذی لا یضمیع اسمه شی و آله و سلم گوشت کباب را دوست میداشتند و گوشت را دوست میداشتند و گوشت را دوست میداشتند
تر و از کافات و در روایت از حضرت امیر المومنین منقول است که در طعام از پیغمبران هر چه که حاصل در وقت عبادت میزد
و از جمله ماله است که خداوند عالمان را حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد انید و از حضرت صادق منقول است که گوشتی
از پیغمبران حق تعالی شکایت نمود از ضعف و کمی قوت و بعضی گوشت منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گوشت کباب را دوست میداشتند
که خداوند عالم هدیه فرستاد برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر چه از هر پشای پست که در اندام از ریاضای پست و رنج
بود و بعضی گوشت منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گوشت کباب را دوست میداشتند و گوشت را دوست میداشتند
ان حضرت افروز و پیغمبری که خدا میخواست که پیغمبر بزرگ را بفرستد و گوشت کباب را دوست میداشتند و گوشت را دوست میداشتند
که گوشت کباب پیغمبران گوشت کباب پیغمبران گوشت کباب پیغمبران گوشت کباب پیغمبران گوشت کباب پیغمبران گوشت کباب پیغمبران
باز و از گوشت کباب پیغمبران گوشت کباب پیغمبران گوشت کباب پیغمبران گوشت کباب پیغمبران گوشت کباب پیغمبران گوشت کباب پیغمبران
امام موسی هم روزی از طایفه و در حدیث معتبره منقول است که در طعام از پیغمبران هر چه که حاصل در وقت عبادت میزد
ما و پیغمبران از پیغمبران حق تعالی شکایت نمود از ضعف و کمی قوت و بعضی گوشت منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گوشت کباب را دوست میداشتند
خوردیم و بعضی گوشت منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گوشت کباب را دوست میداشتند و گوشت را دوست میداشتند
در حدیث معتبره منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گوشت کباب را دوست میداشتند و گوشت را دوست میداشتند
از حضرت منقول است که گوشت کباب پیغمبران گوشت کباب پیغمبران گوشت کباب پیغمبران گوشت کباب پیغمبران گوشت کباب پیغمبران
رسول صلی الله علیه و آله و سلم حق تعالی شکایت نمود از ضعف و کمی قوت و بعضی گوشت منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گوشت کباب را دوست میداشتند

نور برسان

درین حدیث

مادرین ماهی و بعضی از این ماهی عظیم است و پسندیده منقول است که حضرت موسی جعفر منقول است که در طعام از پیغمبران هر چه که حاصل در وقت عبادت میزد
خوردیم و بعضی گوشت منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گوشت کباب را دوست میداشتند و گوشت را دوست میداشتند
در حدیث معتبره منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گوشت کباب را دوست میداشتند و گوشت را دوست میداشتند
از حضرت منقول است که گوشت کباب پیغمبران گوشت کباب پیغمبران گوشت کباب پیغمبران گوشت کباب پیغمبران گوشت کباب پیغمبران
رسول صلی الله علیه و آله و سلم حق تعالی شکایت نمود از ضعف و کمی قوت و بعضی گوشت منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گوشت کباب را دوست میداشتند
نور برسان

نور برسان

[illegible][illegible]

که دشمن در میان شما پیدا شود
و اگر بگوید ای میکش با خنجر
ایستاد و باز هم

بنویسد خدا حسنه برای او
و هر که فرزند خود را درام

[illegible]

[illegible][illegible]

که میزای خبری بنو علم کنه که
هم نافع تر باشد گفتن علی بر

و اگر در روز جمعه باشد روز کبریا
ابتداء بیکم است که چنانچه در

[illegible]

تسليم

لیله العید بخوان و از طرف باب الحجاب یا این هفت مرتبه شانه گرد و در و سور و العاديات بخوان پس بگو اللهم سرح تا اخره فان
حضرت امام موقولات که هر که هفت مرتبه شانه در بر و برین و سینه بکشد در روزی نزدیک او یابد نصرت و تمام
موسی موقولات که شانه من که باعث صعود و فرود و شسته شانه که کدل را قوی میکند و پوست را رو میکند و در وقت
دیگر وارفته است که حضرت رسول الله علیه و آله و سلم باب شانه میکرد یعنی شانه را با پای فرود میزد و در وقت
دیگر وارفته است که در وقت شانه کردن برین سفت است که این دعا بخواند اللهم صل علی محمد و آل محمد و البس علی محمد و آل محمد
و زینة فی عبادک و حشری تعری و یثیری و لا یثقی علی القفاق و این یعنی الهامیه بین برینک و از هر مرتبه که با نام الهامیه
و از حضرت صادق موقولات که هر که ایستاده شانه کند که صاحب فرزند و حضرت امیرالمومنین م موقولات که هر که ایستاده
شانه کند باعث فرزند پسرانی شود و در حدیث دیگر موقولات که حضرت رسول الله علیه و آله و سلم برین از طرف باب هر
مرتبه و از طرف باب هفت مرتبه شانه میکرد و میفرمودند که روزی را ندیدم که بگویم و بگویم که قطع مسکند و از قاسم بن ولید نقل
است که از حضرت صادق م م پرسیدم از روغن دان و شانه که از استخوان فیل باشد فرمود که با کی نیست و از حسن بن عباس موقولات
است که عیادت حضرت امام موسی رفت دید که حضرت شانه استخوان فیل درست دارند و بان شانه میکنند گفت فدای
موسى جاعی و عمرانی هست که شانه کردن استخوان فیل را حلال نمیدانند که چرا بگویم یک شانه داشته باشند از این و از آن پس فرمود
که شانه کند یا استخوان فیل که با سیر و در احادیث بسیار و از حدیث است که گفته علم السلام بان استخوان فیل را مسکندند
و در روایتی از حضرت صادق م موقولات شانه نقره و نقره فغان شان کردن مسکول است **باب ششم** در او بابی موقولات
و کل و سیدن و روغن یا لیله **صلوات** در بیان سبب بیگانه شدن بوی خوش در روزی در حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق
ع موقولات که چون آدم و حوا اینست برین آمدند حضرت آدم بر گو معاف از گرفت حضرت حوا بر گو مع حضرت حوا
بهشت از بوی خوشی اخلا گوی بود داشته اند که در وقت که با هم آمد و گفت با هم داشتند آنرا شاکل گرفتند که بهشت کرده ام
و حال آنکه با هم اخلا اینست در غمت پس بگوهای خود را بخور پس بوی خوشی که از کسوی و خرو و بخت را بدست میبرد و حضرت
بر و کشتن را بر زمین بخت با سبب آنکه هر گاه بوی خوش در حدیث میبرد و در حدیث دیگر از حضرت موقولات که چون حضرت
ادم از آن سوگند در خوشی که نه بود و از آن زمان تا ناول معوجها و از بوی خوشی که بهشت از بوی خوشی که از آن سوگند
بهشت را گرفت و عود و خوشی که با آن سبب که با هم میبود و در حدیث استخوان فیل را با سبب که با آن سبب که با هم میبود
را خوشی که با سبب که با هم میبود و در حدیث استخوان فیل را با سبب که با آن سبب که با هم میبود و در حدیث استخوان فیل را با سبب
مشک بود چون از آن خوشی که در کشت و خوشی که با سبب که با هم میبود و در حدیث استخوان فیل را با سبب که با آن سبب که با هم میبود
در و فصل بوی خوشی را و بان در احادیث بسیار و از حدیث است که حضرت موسی علیه السلام که در آنجا اخلا فیل بدید که بوی خوش
است و از حضرت صادق م موقولات که بوی خوشی که را قوی میکند و در حدیث استخوان فیل را با سبب که با آن سبب که با هم میبود
م موقولات که سزاوار نیست مردی که بوی خوشی را در هر روز از آنجا که با سبب که با هم میبود و در حدیث استخوان فیل را با سبب
در هر چه و این را البته ترک نکند و از حضرت امیرالمومنین م موقولات که بوی خوشی را بر این مالیک اخلاقی بهر این
است و گویا داشتن مالیک است که اعمال او را سبب بیگانه شدن از آنجا که با سبب که با هم میبود و در حدیث استخوان فیل را با سبب
که هر که در اول روز بوی خوشی بخورد عافیت غفلت را او یابد و فرمود که تا آنکه که خوشی باشد چنان است از هفتاد تا آن
فی خوشی باشد و فرمود که چه چنانست که با سبب که با هم میبود و در حدیث استخوان فیل را با سبب که با آن سبب که با هم میبود
است و هر گاه که در هر چه تادیب و اخلا بکشد و بوی خوشی که از بوی خوشی که با سبب که با هم میبود و در حدیث استخوان فیل را با سبب
روغن صندل و بوی خوشی که از بوی خوشی که با سبب که با هم میبود و در حدیث استخوان فیل را با سبب که با آن سبب که با هم میبود
مبارک خوشی که با سبب که با هم میبود و در حدیث استخوان فیل را با سبب که با آن سبب که با هم میبود و در حدیث استخوان فیل را با سبب
آنرا مستحکم است و از بوی خوشی که از بوی خوشی که با سبب که با هم میبود و در حدیث استخوان فیل را با سبب که با آن سبب که با هم میبود
یک روزی در میان خود را خوشی که در حدیث استخوان فیل را با سبب که با آن سبب که با هم میبود و در حدیث استخوان فیل را با سبب
خوشی که با سبب که با هم میبود و در حدیث استخوان فیل را با سبب که با آن سبب که با هم میبود و در حدیث استخوان فیل را با سبب
از دل تا زمان که حضرت فرمود که ترک بوی خوشی که با سبب که با هم میبود و در حدیث استخوان فیل را با سبب که با آن سبب که با هم میبود

از حضرت صادق و در حدیث

ای بدن تو پاک کردا
یعنی خدا طیب و الیز

و جرات برود غا

N.

نیاومیکنند»

بِضَوَانِكَ مَعْقِرٌ
فَقَرَّمَ شَعْرِي وَبَشَرِي
عَلَى السَّادِ

کمر

[illegible][illegible]

میرزا یونس

نامی سینه که ماری متوجه می
شود مالی با او را و مسکنه

[illegible][illegible]

[illegible]

چٹائی کو دم

یکم

[illegible]

الشمسية



ازین
قطع کن و موقع زیاده

و نهائی او

[illegible]

4

Q.

[illegible]

مارا پاس بندھو

باشد
هر که قدرت بر دین مانت
بدین صانعان شعیان مانت
تا از دین مانت برای او شود

ایمان تبار و نه بر کسی
و برادر لایق گرسنه باشد
چون صادق و متولد است که

[illegible]

اینان نکرند پس چهار صد هفت اینان هجری رفتند و رسیدند صفایان بدین ارشد **مسئله** در فضیلت تجارت کردن در وقت
حلال خوردن و در اجابت معتمر از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم منقول است که سگوار و دیت پرورین کاری را مباح میخوانند و اگر
و از حضرت امام جعفر صادق منقول است که چندی بیت در کسی که خواهد که مالی از ضلوع کند که باریان مالک و خود را از مال
حفظ کند و حق خود را ادا کند و با حقینان خود احسان کند و در حدیث دیگر منقول است که سگواران عیث بدین بازیافت و این مردم شد
و از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم منقول است که ملعون است کسی که با رعایا بخوندار مردم بدینان و در حدیث دیگر منقول است
که شخصی از حضرت صادق پرسید که ما طلب دنیا میکنیم و دوست میداریم که مال دنیا بیاورد و گفت فرمود که برای چه بخوانی از کتاب برای
که چیزی خودت و عیال خودت و سلمه بر حکم و مشفق و خیر و مکر خود که مال را برای ما بیاوریم اگر کن طلب دنیا نیست طلب آخرت است و
در حدیث دیگر منقول است که آنکه از انظار منع نماید بیت از این بیانی که از ترس که با دارد و در حدیث معتمد منقول است که شخصی
علاسه حضرت امام جعفر صادق فرمود و روزی بسیار هر که می بیند که آن حضرت بر و غلام نیکه کرده و می بیند و بداند که گفتار
پیری هسین ازین سخن فریض مناسب نیست که در وقت از برای طلب دنیا و یافا بشود اگر که درین حال بسیار بدیده خواهد کرد
حضرت فرمود اگر که در حال پرستش و حق رسیدن خواهد بود که مستور اطاعت خداوند عالم و تقوی میکنم که خود را و عیال خود را
و از اقام از رسول کردن از حق و از دیگران از انانیت تمام کرد و پرسید و در حدیث خدا بستم گفت راست گفتن سخن از این بگویم تو
مرا گفتی و در حدیث معتمد از حضرت امیر المومنین منقول است که چون تقابل خطاب نمود حضرت داود علیه السلام که سگوار و دیت پرور
اگر از بیت المال بخجری و دیت و دست خود کم و میزدی چون از خطاب رسید حضرت داود علیه السلام و چون گفت که بیت المال
بآهن فروخته و دیت ستم خورای میزد و داود فرمود است از حضرت تسم شد مانند هم سر هر روز یک روز دست خود میخاست
و بهر از در هر سر و وقت تا آنکه رسید و حضرت و ساخت و از بیت المال بستی شد و در حدیث دیگر منقول است که حضرت صادق
احوال امر و یسلم را پرسید گفت که کز تجارت کرده است حضرت سه مرتبه فرمود که عمل طایرات است ملک میداند که حضرت ربه
صلی الله علیه و سلم تجارت فرمود و حق تعالی بکس را بدیعتی را کرد و او چنانکه در کافا لشکر از ادیان از اجازت و به فریض
از او اهل اینان جاعی بودند که تجارت میکردند و چون وقت نماز می رسید منقول نماز میبندند و دعای است از آن کس جاعی بگفتند
و نماز را در وقت خود بگفتند و در حدیث معتمد منقول است که آن حضرت تسمین کرد که که شخصی هست سبکد که در دعای فریض
و نماز و عظم و دقت میدارم و عبادت پرور و در کجا خود میکنم و روزی من البته با او من میسر حضرت فرمود که او هر یک از این سه
کمی است که دعای ایشان استجاب بدست و در حدیث دیگر منقول است که شخصی با حضرت عرض کرد که میخواهم که یک کشتار مار و در
بد دهد با حجت فرمود که طلب روزی بکن چنانچه خدا را امر کرده است و دعا میکنم برای تو و در حدیث معتمد منقول است
که آن حضرت احوال شخصی را پرسید شخصی گفت که او بر میان تنه است حضرت فرمود که عجب که با و منقول است که در غلامان
است و عبادت الهی میکند و خود که کماست بیخی میکند گفت که آنرا بخواهی برادران مومنین باحوال او میسر حضرت فرمود که اگر کسی
کروزی او یا یکبار او فریض بیت است از عبادات او و در حدیث معتمد از حضرت امام جعفر صادق منقول است که کسی طلب دنیا که برای
آنکه از مردم سوال نکند و روزی عیال خود را فراموش کرد و از دو همسایگان خود احسان کند و در هر روز قیامت و روی او مانند چاهان
باشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم منقول است که عبادت خدا در هر روز است بهتر از آنکه طلب جلال است و در حدیث دیگر
فرمود که هر که شب بخوابد و بامان از طلب جلال چون شب بیداری آن روز بماند و در حدیث معتمد منقول است که چون در دهان
خود را گشاید و تمام خود را بیند که روزی از عیال خود دور کردی دیگر بر خدا تو کل کن و در اجابت معتمر از حضرت رسول صلی الله علیه
و سلم منقول است که در حجه و از اقام فرمود که بدستی که برین بدین دین رسید که هیچ حاجتی نای میسر دیگران کردی و نیز خند خود را
تمام بخجری و در این خند پرسید و بباله و در طلب روزی میکند و در رسیدن روزی بپارزد و خیار را بکشد طلب چیزی را روزی دعا
معصیت طلبا بکند زیرا که حق تعالی روزی را در میان خلق جلال است و است و حرام نیست بلکه است بیکس که از است
خدا پرورین و سبکد و روزی او را جلال میرسد و هر که ببرد و در کجا و بختی نماید و در هر روز جلال او همان
مقدار که میشود و در قیامت حساب او خواهد کرد و آن روزی حرام و از حضرت صادق منقول است که اگر کسی در روزی
باشد طهار و زینت را با مریان ندانم بسیار با الله و در طلب روزی میکند و در حدیث معتمد از حضرت صادق منقول است که گفتار روزی و نیز
را از برای خود و حق فرمود است که گمان نداشته باشم برای آنکه چون نمیشاند که روزی ایشان از برای بد و عیال را میکند و در

[illegible]

علیه و سلم سقوا لست کفره و کذا لعنه علی من یحتمد من وی کریم او از آن که او را مقصای یا عیانت کردن یا زکر می بد و در حدیث
 احادیث دیگر موقوف است که اگر من و حجات را اولی شرط کند و یا غنه بعد از حجات بدهد حق را کند یا نکند و در بعضی از اخبار
 مذکور خواهد بود و در حدیث دیگر موقوف است که شخصی از حضرت صادق علیه السلام نقل کرد که طفلان خود را که در
 بران میگردیدند که گاهای غری و صالحه را میخواستند اول شرط میزدند یا ایشان را بیک گفتند که ای ما اینست که در نزد من برایتان
 و بعضی را بطریق دیگری یا در حدیث دیگر موقوف است که از حضرت عیسی علیه السلام نقل کرد که در میان یک کب معلم حرام است
 فرمود که دروغ میگوید این دشمن خداست خدا را اطاعت مردم و یا آن را نیکو نگردد اگر کسی بدین فرمود خود را معلم بدیده عیانت
 و بهر آنست که اول شرط میزدند و یا غنه بدیده میگردیدند و در احادیث معتبره و در نه است که چون قرآن را در پیشه یا غنه
 حلال دانوشند و قصد در حق نوشتن میکنند و در حدیث صحیح از حضرت امام موسی موقوف است که آیا نیست در حق نوشتن قرآن
 نوشتن قرآن و در حدیث معتبره از حضرت صادق علیه السلام است که هر که تمام تسبیح را بدین کتب کردن و بهر و دیده خود را
 از خواب بیدار کند کسب حرام است و اگر بخواند آن را گناه است بدیده کرده اند و در حدیث معتبره از حضرت صادق علیه السلام است که هر که
 حق را با عصیان نکرده بجاورد بدیده روزی بر خود حرام کرده و چون از روزی بجاوایم و هم کرد انداخته است **صلوات بر اهل بیت** در
 فضیلت زیارت کردن و در وقت کثرت از اجل یا بر حرم موقوف است که حضرت امام موسی بدیده کرد و در حدیث دیگر که در حدیث
 و یا های از حضرت در حق و در غنه بود گفت خدای عز و جل خود را از آن که از خود این کار را میکند فرمود که یا رسول الله
 زین کار کرده است کسی که بر این روز و در حدیث صحیح است که فرمود که حضرت رسول الله علیه و آله و سلم حضرت امیرالمومنین
 و تمام بدیده از روزین نیست خود کار کرد و اندوایان کار بر همان اوصای ایشان و صالحان است و در حدیث معتبره از حضرت
 صادق علیه السلام است که کسی که برای پیغمبرش بخیر و زیارت کردن را اختیار نموده است که از آن بدیده یا آن گناه است بدیده
 و در حدیث دیگر فرمود که خدای عز و جل پیغمبران را بر روز زیارت و پیغمبران را قرار داده است تا آنکه نظر بر آن کار گناه است بدیده
 باشد و در حدیث دیگر فرمود که از آن بدیده و در حدیث معتبره از حضرت امام موسی موقوف است که هر که از آن بدیده یا آن گناه است بدیده
 خواهد کرد و در حدیث معتبره از حضرت امام موسی موقوف است که هر که از آن بدیده یا آن گناه است بدیده یا آن گناه است بدیده
 بهر آنکه اعمال زیارت است که از آن بدیده یا آن گناه است بدیده یا آن گناه است بدیده یا آن گناه است بدیده یا آن گناه است بدیده
 آنچه بخیر و در حدیث معتبره از حضرت امام موسی موقوف است که هر که از آن بدیده یا آن گناه است بدیده یا آن گناه است بدیده
 است و در حدیث دیگر فرمود که زیارت کند آن کس که از آن بدیده یا آن گناه است بدیده یا آن گناه است بدیده یا آن گناه است بدیده
 در مقام جایگاه آنان از بر او بر میگردانند و من است ایشان از نزد دیگران و ایشان را در آن روز مبارک می نامند و در
 حدیث دیگر موقوف است که از آن حضرت بر جاتی که شد که ختم میگردند فرمود که زیارت کند که چون خدای عز و جل بدیده و او را بدیده
 و در احادیث معتبره موقوف است که از آن حضرت بر جاتی که شد که ختم میگردند فرمود که زیارت کند که چون خدای عز و جل بدیده و او را بدیده
 یا رسول الله عز و جل بدیده و من رعایا را بدیده میگردند و حضرت رسول الله علیه و آله و سلم هسته حرام را با آنکه همان مبارک بود
 و سرگردانند و بر میگردانند و در حدیث معتبره از حضرت امام موسی موقوف است که هر که از آن بدیده یا آن گناه است بدیده یا آن گناه است بدیده
 کرد و در حدیث معتبره از حضرت امام موسی موقوف است که هر که از آن بدیده یا آن گناه است بدیده یا آن گناه است بدیده یا آن گناه است بدیده
 میگردند بر سید که گناه عیانت است و فرمود که هر که در حدیث معتبره از حضرت امام موسی موقوف است که هر که از آن بدیده یا آن گناه است بدیده
 کند و در حدیث معتبره از حضرت امام موسی موقوف است که هر که از آن بدیده یا آن گناه است بدیده یا آن گناه است بدیده یا آن گناه است بدیده
 با خود را میگردند و عرق از پشت او میبارش میزند که کرم کردانی و تقوی به من بکنم فرمود که دوست من سلامم که آدمی را از آن بدیده
 از انان برای طلب عیانت و در حدیث معتبره از حضرت امام موسی موقوف است که هر که از آن بدیده یا آن گناه است بدیده یا آن گناه است بدیده
 فرموده است که برای او استغفار کند و همچنین که از آن بدیده و از آن بدیده و از آن بدیده و از آن بدیده و از آن بدیده و از آن بدیده
 که دستش را بر زمین بگذارد که بعد از مردم با آن عمل کند و در حدیث معتبره از حضرت امام موسی موقوف است که هر که از آن بدیده یا آن گناه است بدیده
 از آن بدیده که در حدیث معتبره از حضرت امام موسی موقوف است که هر که از آن بدیده یا آن گناه است بدیده یا آن گناه است بدیده یا آن گناه است بدیده
 نوشته است که هر که بر آن بدیده و در حدیث معتبره از حضرت امام موسی موقوف است که هر که از آن بدیده یا آن گناه است بدیده یا آن گناه است بدیده
 در آن بدیده زیارت کردن و در حدیث معتبره از حضرت امام موسی موقوف است که هر که از آن بدیده یا آن گناه است بدیده یا آن گناه است بدیده یا آن گناه است بدیده
 السلام

برمیں

دوانی و قراغه ازوی
یا نیر و مازی و ده اکبر
دو نیک و در کله استر
والا انی

پرده باشد و او بر میان نشانه فرط

زن مردم بر چه کار و بر این ایستاد است و کسی در حق عظم تر است و چه هانی که بپایند با او نباشند باشد ستم عرض نمود و بر چه کار که مردم
 کسی است که بکار له و فانی که در هیچ یقین با او نباشد و میرود زن مردم دروغ گوشت و سختی زن مردم بارها نهاند و دشمنی زن مردم
 زود خدا و خلق نکند و کسی در طاعت الهی عیبی نداشته که است که زن را کلاه کرده باشد و از آن زن مردم کسی است که از اجناس اهلان گرفته
 و سعادت زن مردم کسی است که با سبکی خطای و عاقل زن مردم کسی است که در مردم عدل را بدین کند و زن را در زن مردم به جهت کسی
 است که با اهل جهت هفتی زن مردم و طاعتی زن مردم کسی است که به یکصد کسی یا که صد گشتن او نباشند باشد و بدین کسی یا که او را زن
 و زن را در زن مردم بعضی زن کسی است که در دست میرود بدین زن نباشند باشد و زن را در مردم بنگار کاری کسی است که در حضور دیگر
 سخاوت کند و در خیال از غیبت کند و ذلیل زن مردم کسی است که مردم را بکشد و در اول زن زن مردم کسی است که خشم خود را
 بدین زن و عیور و نباشد زن مردم کسی است که از مردم نباشد زن نباشد و بدین زن مردم کسی است که مردم از وضع خود بخندند السلام
 علی محمد و آله

تفسير في شرح
الكتاب في شرح

١٠٠

الدرر في شرح
الكتاب في شرح
١٠٠٠
والعقوص

وَمِنْهُنَّ مَن لَّيْسَ لَهُنَّ كَسْبٌ فَهَلْ يُعَذِّبُهُنَّ بِمَا كَسَبْنَ أَمْ لَهُنَّ مِيرَاثٌ مِّمَّا كَسَبَتِ الْوُجُوهُ

محمد

الجاهل

بإزالة التريب ومن وجب ترأب وهذا سلباً وعزاً عن عباد الله وفي التوفيق **باب ما يشيخ الدين علي بن أبي طالب** رحمه الله بآخيه
وصل غلب فلا يمينا شمع الله تعالى لديه وسوق نعم عليه والاستساق له ودية التوفيق والإعصام بحبله المتيقن والفرصة عليه التوفيق
شغل القرب إليه والتوجه لثقل وجهه فافضاً عن نفسه غير هذه القوة رافضاً بصحة الاهتمام بهذه القدرة عز وجل واسترجع القس
طالع وأكرم طلاق فقرته وعفته وتدبرته وكرهته وحققته في نفي وقدرته جذبات بذكر الله وأهاب العقل وميض
العزل وحجته على الأولاد وسألته ان يحققه في آخره وإولاه وأثبت قدمه على توقها ولا يقيد الما غطاء ويزيد
الهداية ولاد راية فاه دياره انه الهادي المعسر والديرة لمقدرة من يقب كل آراءه في قس المحاولات والغير ^{هذه} الله
نقصي المكوت ونقصي الجبروت وهو من سر الله الاعظم بعلمه منيعه ويذهل عنه من لا يحصيه طوبى لمن قد ما القدر
زعم العبداء وحاربه عن رية الأفتاء وأوقفه استرجاع البقاء من ديار مال القضاء وما تزهده هذا العاقل في دار فناءه
فيها عني مدليك ومقوت وقسا وان عذ طول وقت موقت واليهما مومع ولذيهما مبشع وصحبه باقر الصناد على
ذلك واعداد وملاهم استمرا فقه الاستمرا فقه واهم حاجة الجمع بحاجة نعم الله ما المستغول بها الامنية والمقروا
فيها المخطئ مؤثر البال بين امل وباس ونقود وجانس اخذ حركات شتى وهيف اوطار ينزى واين هو الما جمع الى التوفيق
واعتماد النظام بالقرينة والظهور من الشغب الى التراب وعن النذير الى التهديب وعزاد على الله لا بدقاره هناك
حقا والمحسن صدق لسال كلما سقته على الرعي كانها ما شاة وندركها الطمعة على الشيع كان غنى على رعيه على سقاء
لائي اياه وشيع استباح لاشيع استباح ونال الله تعالى التوفيق على ابطان الشقاق وعن ثوبه الشقاق وان هذا كماله
ووثيقا ثماته والنجيب يندأ ويرى من الغناء الغناء السور في غيبة الماشه المعاصرة وفيه المياسرة المفصلة ومنه في
وان يحمله امامها فيها اثر واقف وقائفا والماض الى موارده وفي ذلك فاما ما التسه مرتكزة تروعي ويصير تبة
من قبل وبياز تشفيه من كل ايل فكبير استرشد عن مكوف جميع استخبر من موقو السمع غير جبريل المني المخطاه بوقية
حسنه ومثل صالح وصالير منده وطروا سنده منقذ والمعرضه الذي امه منقذ ومع ذلك فيكون الله تعالى اول اكل
واخو واطار اعتبارهم وظاهره ولكن عين نفسه مكحولة بالقرائنه وقدمه موقوفة عن التوفيق بمنزلة مسافر وقوله المكوت
الاعلى وما فيه من رايته وبه البكي فاذا اخذ الحق الاقران فليز الله في اثاره فانه باطن فعمل على لكل **باب ما يشيخ الدين علي بن أبي طالب**
تدل على واحد اذ اضايرت هذه الحال الملكة وهذه للفضيلة وتروى انقطع وفيه نفس المكوت وقيل اليه قد مر الاوهوت
الاشد الاعلى وذا الله القصوى واخذ عرفته الما هو به اولى وافاضت عليه الشكينة وحقت به الطائفة والطمع على
العلم الادنى خلاص راجح اخله مستو من حيلة مستحق لثقله ويعلم ان افضل المراتك الصلوة وافضل السكان الضام اليه
البر الصدقة والذكر السير الاحتمال وابطل السعي الزنا وان تخلص النفس عن البدن ما القنت الموقل وقال وناقته وجدة
غير العمل ما ضد عن مقام **باب ما يشيخ الدين علي بن أبي طالب** رحمه الله بآخيه واستغفر الله واستغفر الله واستغفر الله واستغفر الله
الكله الطيب والعمل الصالح رفيعه اقول قولي هذا واستغفر الله واستغفر الله واستغفر الله واستغفر الله واستغفر الله واستغفر الله
انه سمع جيبا **باب ما يشيخ الدين علي بن أبي طالب** رحمه الله بآخيه واستغفر الله واستغفر الله واستغفر الله واستغفر الله واستغفر الله واستغفر الله
تقدا اعمال الجلال مع ديوان المايل وذا قلوبا لله مريم ولايس حين وتره ومده نعمل الما في وبارك في الافاق بالوفا
على السلام بكل حيلة وتوسلوا الى لك بكل وسيلة فلم تدم وعرض عليه السلطان بختار الوفاة ان سلم فلم يقبل وكان **باب ما يشيخ الدين علي بن أبي طالب**
استخبره ويدا عهم على ميام رمضان ويحفظ القرآن حفظا يدور على طول لسانه وكان في ربه شايه ارجى اياه في ربه
والذلك اشار في قصيدة كتبها الى الصاحب بن عمار ويشد خلاصه وجوده بعد ان كان في طامبه بالكتاب ويعد منجى كفا
فما ياتها على الحظ اذ رة مضاجع عصر الشباب وفي المشايخ اعني امن الهوى في الحجة ما تقي نجا وكان لدو الشبيبة
وعزلة الحرمان اعترق وقد كان يقوم ويقع الى ان تنك من عودت حاله وكان الصاحب يحبه الشكيب ويعمل به ويعتله

الاشعيا

وہابی

عليه السلام والشيخ وهيب بن صاحب المدح قال الحق اقتضاه في الحق تختلف في التفسير بين صاحب والمدح والشيخ والحق صاحب
كان يكتب ما يريد والشيخ يكتب ما يريه من القاموس بوجه ما استند على كره وكذا ابن الحسن وناهى الشريف الشريفية
طولية جده منها اعلمت من جملة الاعمال التي كرهها شيئا النادى ما كتب قبل حبك والذى انادى بها لعل
بعد اليومك في الزمان فاحذره اقضى العيون وقت في الاعضاء لو كنت تقضى لافتك فهاين مطول باعراض كبره طرا
ولما اتفق باري في عهده طبعه لخص الرجال بجلالة سلوا الدمع من القباب واقبلوا جديت من لفت المياد لكن وما كان
شيئا من اقدامه ومضعض الاعمال من الالفة والفضاحة هي ذاك العار وبغ ذاك النادى اما الدمع على عجزه
والقلب بالسلاطين عجزا ليس السخا فاع بالاختلاف منها ما جاد الاختلاف ولا وقد يقول من امره يدرك انهم نقصوا
عددا من الاعمال هيات دمج بين يدك الذي رجل الرجل واحد والحاد لا تقبل انفس خلا بعد فقلت اعني انادى يا
معلم الدنيا جلي بعد اباك واهلها ليا يركب الفضل اناب الذي كن زفا مناسبة ولا ميلادك في لفتا قبر وان لم تات به في
الدمع وبلغ عنقادي مامات من جملة الزمان في تلو ما في مدد الهامد لا يندك وابن قريك بعدها انك في الاعمال
صلى الذي عن عنقك انه مغرب على سزا والحاد وما كنت تلك النان فظلا عتب البلى يا مامل الاعمال وغلا فظلك انادى
جاس من رايح متروجا وقد نذارة على كل حال جاس من رايح كاهي سكاير اوجاهه ما نذارة ان تلو رايح نذارة وندجات وتكون فظلا
برايح فظلا ما نذارة ذهب بعضهم الى العبادة الجزية والمقبولة عمومًا مطلقا وكعبادة مقبولة تجزية ولكن خاصا
الان من القول والافعال الجزية ما يخرج به المكلف من العبودية والقبول ما يترتب عليه القبول واستدراك اوجه القول
ابراهيم عليه السلام واسمعيل عليه السلام مع انهما لا يعلمان الا بصحة الثاني قوله تعلقا لقبول ما روي له ولم يقبل من الاخر
في الحديث ان الضلع لا تقبل لثمنه ونصفه هو دمه الحديث الرابع اننا سر جمعوا على الدعاء بقول المخل وهو على علم
انما سر قوله تعلقا انما يقبل الله من التقيين مع ان عبادة الفاسق مجزية وقد تكلف بعضهم في الجواب عنده الوجوه بل لا يفتون
خذ لك الف مبعود مطاع امر مولى الله ودعى التوحيد **سالف القول** روي عن علي بن ابي طالب عليه السلام فقال الملائكة
اقول في رجل اخى اعداء فضا له جينا وحدا رضى اولى فاف فضائله خفا وكذا خرج من بين الفريقين ماملا لافيق **فناهي**
ولقد امداد عظموا فاستلوا في عظمه عظاما قبل ان الحكم يركن لوانصوا انصوا لك بغوا في علمهم الدهر بالاحزان والحق واليا
ولما كان اشددهم هذا بذك واعتبر على الزن وكامرهم على نهج في فضل ارج هذا الصبي من علي بن ابي طالب اذ ارج عظم
لوتطوعوا بسوق العساك اودى الى دحى بكم في الرقتين وشا عني عني واخر عجماج **لله** ايام تقصت لنا ما كانا اعداها
مرت فلم يزل ابغها حتى سوانتخت **الله** **فناهي** لو كنت قدما ما اول عذرتي او كنت تعلم ما تولى له فكما كجها
ضد بختي **قلت** لك جارا فصدك **كامل** **الحسين** **قلت** اريد به بعض صحابه ما مات الارب قلت نعم ففان فاما
فاما من مات في غرة استرح ومن خلف مثل الارب مامانا فاجاب بلان كمن يقول قد كنت ارجي طلبة زفا فقال لصري **قلت**
ما روي فقلت ما جارى هفترات وتيق **كانا** **الانبي** **عبد** **الدين** **ابو** **الامام** **الاصول** **والله** **اكثر** **من** **اكار** **واو** **عني**
الملايك يقول لهم انما صلب الجليدة ففرض له مرض فكذبته ورجلته فاقطع له منزله وترك الناس فيه واختلاف بالان سر كان
اوتى بك بغضوه في منزله فغضب الله بسبب الاطباء والتمه بعلاجه فلما طم وقارب البرء واشرف على الصحة دفع اليه ثيابا من
وقال امير المؤمنين فانه اصحابه على ذلك الحال قال هذا ما بعثته الرصول الشفاء فقال لهم اني حتى عوفيت طلبت الناس في
فيها وكلفت بوقها واما ما دمت على هذه الحال فاني اصلح لذلك فاصرف وقلني تكلم اني ومطالعة كيا اهدو ولا
معه في غضب الله ورضه والرزق منه فظنا عطف الله به يحصل بذلك اقامة العطفة على الناس في ذلك
لذات كيا جميع الاصول والنهاية ونجربها **بعض** **الحال** **فناهي** فكنت قبل اليوم لكوا شاي **الزكري** **بن** **الامام** **علي** **بن** **الحسين** **عليه** **السلام** **قلت**
صرا فاني قايلا كل سورة في القرآن لابي ربهان ويثا لوان كعبة طائف والماء قويه واولا قرك اوين **قلت** **قلت**

و دیگر

من المظنون ان يومئذ الوقت المعلوم ففصل المبتدئ والمعلوم من الطاق بعشرة آلاف درهم لفي الحاج اعلايا فله ما يملكه فقالوا له
لصليق واعداها المثلث واسوة بها اباي واخوي بها علي غري واعقد عليها في منية لتسع خلطيل واشبهها النهر فوي
الغمر والقي عليها كذا في تقييق الحنق وتجنيق القدر في كذا ما بعد في ويهيكل سفرت وعلاقة اداوتها فوج بها الابواب والقف
بها عقود الكلاب وتوزع من الرحى في الطمان وعن السيف عند منازلة الاقزان ونهها على وساورتها ابني هادي واش
بها على علي وفيها ما ربح في **تاريخ ابن زهر** الاندلسي ابو زيد البسطامي خدم ابا عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه
السلام سنين عديدة وكان يسميه طغور السقاء لانه كان سقاء دارة فخر خطبه في الجوع الى البطام فلما قرب منها خرج لعل الشدة
حواستها له فحان ان يدخلها الجيب باستقبالهم وكان في شهر رمضان فاخذ من سقرته رغيفا وشرع في اكله وهو لا يعلم
حماون فلما وصل اهل البلد وجاء على اهلها وهاها اليه ووجدوه ياكلون شهر رمضان فلما عرفوا ما فعلوا به فغضبوا في الكثرة
فقالوا يا بفس هذا عليك وسئل ما علامته العارف فقال عدم الفوق ومن ذكر وعدم الملائك ونحوه وعدم الاشرار ومن قال
العجب من جملتك واناعبد ولكن العجب من خيراوت ملكك وقيل له يا بني يصل العبد الى علي الدجاء فقال
والعجب التقيم وقيل له هل يصل العبد اليه في ساعة واحدة فقال نعم ولكن الرب يقدر الفرائد حتى **قال النعمان** الله سبحانه
ان ملاقة النبي يزيد البسطامي لابي عبد الله عليه السلام وكوت سقاء في دارة سلام الله عليه اورد جماعة من اهل التاريخ
واوردوا الخبر الرازي في كتابه الكاشفة واوردها السيد الخليل رضي الله الدين علي طائفة في كتاب الطائفة
اوردها العلامة الخليل في شرحه على التفسير وبعد شهادة امثال هؤلاء بذلك لا بد من بيان بعض الكتب كشرح المواقف في
لربك الامام عليه السلام ولم يذكر زمانه بل كان متأخرا عنه بمدة مدونة وبما يرفع اليان من الذين جعلوا في
اشين احدهم طيفور السقاء الذي لقي الامام عليه السلام وخدمه والاخر شخص غريب وشبه هذا الاشباه يقع كثيرا وقد
مثله في السبي فالا طون فقد ذكرنا حلالا للخل والخل ان جماعة متعددة من الحكماء والقهاء وكلهم يسمون بالاطون وكلهم
اقاطون ابسطا طعون من حورياتك فلا تبذلها لمؤمن عليه سقاء لانه لا يملك الحققة واحدة فاقول في
منك فغير اعداك **كتاب ملك الروم** المعبد الملك من يركب يهدده ويتوعد ويحلف له اليه قال في السير ومائة الف
في البر فاراد عبد الملك ان يكتب اليه جوابا فاشا فيا كتبت الى الحاج ان كتب الحمد لله للفقيرة رضي الله عنه بكتاب تدعى
بالقيل ويرسل ما يجيبه به اليه فكتب الحاج اليه واجابا من الفقيرة رضي الله عنه ان الله تعالى في كل يوم تلقايت من نبي
الخلق وانا ارجو ان ينظر الى نظرك فسمع بها منك فبفتل الحاج كتابا الى عبد الملك فكتب عبد الملك ذلك الى الملك الروم فقال
ملك الروم ما هذا من هذا الامن بيت النبوة **كتاب الميرور** في ملك الخليفة اسعد عبد السلام وكان من الزيادة ومات سنة
وكان عمره بضعا وسبعين سنة وكان له جارته وغلام قد بلغا في الحسن اعلل الدراجات وكان شغوف بهما غاية الشغف فبعث
في بعض الايام غلاما من غلاماته لانه قد فاضلها ولما وجدها فاعادها لهما وخطبها شيئا من التزلف وصنع من كونه في
كان يحضرها ويحضرها ويضع احدهما على يمينه والاخرى على يمينه فاقبل الكون المفرد من دون الجارية وبنت بلغة
طلع الحام عليها حتى لما روى يديها رويت من دما الثرى واطلما روى الهوى شغف من شغفها وتارة يقول الكون المفرد
رماذ الغلام وبنته فيلته ويحكي في الحنق وله القوادس عديده كاحزانيم والذين يبيعونهم في **كتاب كبرياء** في
علي السلام يا معشر الخواصين ارضا بوف الدنيا مع سلة الذين كارتوا لعل الدنيا بوف الذين مع سلة الذين **ذكر بعض الفضائل**
من فاديت يقولها العامة وقصه فوايتها فقالوا برك وبني وليس للفرد بركها اسواها والمحب وبجود قطعت في سلكه
واكتفوا واهلك ربه ومهلا وقطع واكتف **كتاب فضل الناء** وهي كرى على ايدون كرى ولا تأسفن على ناك وان مات فذكر ناك
ونك من لغت من العالمين فان التامة في كبر **ابن احمد** ليس مثل طعوت الميرور في الصنع في طولة عينا بالحق فذكر ان
لهوى فرحا الزين بالضم والكسر حلة اللباب وقد زرق صدغته جعلها كازن فين **الفتى** العلوي مقدمات الرقي في عدة

عندنا والمحب نصا ينقلم والموافا وانما ذاك حكم منفصلة **قال الشيخ الخليل** رحلته تامل آدمي رى نيت كارت في حجره
حق الطغ وعطاش حتى باخر كون راجين خواهد بده سالى كوت از بهار ريق بديت **قال بعض الحكماء** في تقيق القدر والقي عليها
انك بفسر صمدك بما يقولون فبع محمد بك اى سرج من الرو ما يقال فيك بمن الشاء عليا وقرب من غنا ما ينقله صلى الله عليه
كان ينقل حول وقت الصلوة ويقول لراينا بالادلا يدخل علينا الرحمة بالا اعلام بدخول وقت الصلوة الانزلى لقوله صلى
عليه واله قرع عيني في الصلوة وما ينظر في هذا السلك على احد الوجين ما روى من صلى الله عليه وآله يقول يا بلال اريد
اى اريد نارا لتوقد لي الصلوة بجعل الاذان انا راي اى سرج كاسرع البريد وهذا المعنى هو الذي ذكره الصدوق قدس سره في المعنى
الانزله وهو ان غرضه صلى الله عليه وآله تاخير صلوة الظهر لان يسكنه الموت ويريد العلم **قال الخليل** في علم الخليل
المدفون في ولاية جام قدس سره من حجة اول من الشيخ صدق الدين الارسل في تقيق النسخ صدق الدين على النبي وكان تعظيم للمرتبة في
سنة دورته في ولاية جام في قرية خيزر وكان كثيرا ما يجالس الخوارج من وكلامهم حكمي عن نفسه قال ما وصلت الى ايد الريم فيلاد
هنا محبونا فذهب اليه فلما رايته عفته لا كنت رايته ايام محصل العلم في تبريز فقلت كيف صرت في هذا الغافل الخليل
في مقام التفرقة كشت اياما اذفت في كل صبح يجديني شخص الى الدين ونحوه الا اني كنت يوما وقد غلبت في حكاية من جميع ذلك
وكان اليب المذكور كما نقل هذه الحكاية حجت مودعه قدس سره الله ورسوله **شعر** اوفيه ايجا حتى كن جند وجد بذكره ولكن
سختت يدي خبير يد من ريق عني لثا ختة التفتدوا انقروا عني فزودد بوحيفة تافق روي كرى في حبس
حبه وسط الحشا لوينا اتمنى على عيني شي كان على الهاشي اعرج مقعدا فضع في جلد شخص اشد بامظهر الشوق للشان ليد
من بيان لو كان ما عني حتى لم يرق الغض وتزلزل فقام فواجب جميع الجليلين ثم لم يمس مقعدا كما كان **قال بعض الحكماء** في يوم ما لقي
الطريق فضع رجلا فوق هذا البيت كان يربك مقفود سوى الاراض حتى تقس عليه **من كلام بعض الحكماء** في يوم ما لقي رجلا
دينا ففارقا ماعز غير ابع اليه وقدر على خرب غير متقل عنه **ابا جهم** في يوم مقفود في يوم مشهود في يوم مورد ووجه
في يوم مورد في المقفود امك قد قاتك مع قاتك فيه والمشيرومك الذي انت فيه فترت فيه من الطاعات والمورد وخلق
لا تدرى هل هو من ايامك ام لا والمورد هو من ايامك من ايام الدنيا فاجعله نصب عينيك واليوم المردود هو من ايامك وهو من
انقضاء له فاقم له غايته فامك فانه لما فهم دائرا وعاد بمجدة النور وكوشت العقل ثلث اذ كان القدوة نصف العاقلة
كل المؤمنين **كتاب بعض** في شخص اخا زودع يا احببت للمصنف اذا قلت قولك لا تقي فليخبرنا كفاية وعدت والا اخذت واخذت
ومع هذا اخذ الاموي انور نام هجي يزد كن في شجيم برعطاس هفوز دست خزام يرد اما في كويديك دكاس هفوز **بعض الحكماء**
ان الله نصب شيئا احدا اقر والاخره الاول ايام البشر وهو التمرات القسرة لاملان بالسوء والاخر منى عن الشر وهو الصلوة
تتبع الفناء والتمسك بالامر اتمك النفس بالمعاصي والنهيات فاستعملها بالصلوات فيل بعض المسلمين الذي يفرح بها ولا يفرح
فقال مشقة العزوبة اسهل من مشقة السوء والذكر في ضلج العيال **قال بعض الحكماء** في بعض الحكماء وقد حضر في وفاة ابي عبد الله
فقال العار اسحق من الله ان انا عبيد الله عزله ميم امير المؤمنين عليه السلام رجلا محبف والذي يبيع سبع مائة ما كان ذلكا
فقال له وملك الله له لاجبه شئ فقال الرجل لاهل بيته فقلوا عليه السلام لا انا حلف فغير الله والحمد لله الذي لا اله الا
ساعة اليها المعزي والحياء والامان لانظر اليها معر لكان ما شرب كان قضاي لكونهم سرج بدت كبر وكن **ما في** في سنة
واهلكه وقصده في كبر من قل علمه كثر جعله فاضل من قيمة العلم واحبيل واخذت من طلبة باهية كذا كبر في طلبة
زبك عارف وعلى بعض برحمتي اول من ورد من السادات الصونية في القرية ابو جهم محمد بن موسى بن محمد بن علي بن موسى الرضا عليه السلام
وكان دروده اليها من الكوفة شديدة وسجين وما بين في روزه اليها جده اخوة زيد فيم حجر ومجته بسات ومجته بسات ومجته بسات
علمه السلام وتوفيق في بيع اخو في سنة ودفن بديفنه المعروف في قرعة توفيت جده اخوة بديفنه ودفن بديفنه ما بين في سنة
الت فاطمة سلام الله عليها وعلى ابيها وابنها وامام محمد قدس سره في القبة التي فيها الفاطمة عليها السلام عينه بمرحها وراق في القبة

تعبداً للدينه قالوا انتم عن هذه الهوى الصبي فعدوا لا حبيب في القدر
قريب فقلت اخلائي ذروني ولدي فان الكري عددا الصالح يطيب

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly textured appearance with some minor creases and discoloration, characteristic of old paper. The left edge of the page is bound, showing the inner hinge and some stitching. The overall tone is warm and off-white.

والغاية والارادة لا في الغاية وهذا اشكال وهو ان الماء ينضج باستلاب البرد واذا كان غاية البرد مقتضى طبعه كان انجاده
بمقتضى طبعه وعدم انجاده للملاصقة له عن العود الى مقتضى طبعه وما يدل على ان انجاده بمقتضى طبعه
ان لم يلزم بالبرد خارج لا يوجب واذا كان انجاده بمقتضى طبعه لم يكن طبعه طبعه فاما ان يلزم ان غاية البرد ليست
مقتضى طبعه او ان الرطوبة ليست مقتضى طبعه وكلما خلاص ما سمع عليه كذا قيل وفي هذا الاشكال ما لم يلزم على الناس
الحاقه فاقول **النفس** الانسانية كانت مستعدة للقول البهيمة مائلة الى الطبيعة البدنية في النفس الامارة التي هي الله
والشهوة الحسية ويجذب القلب الى الله السلفية وهي ما لا تروى ومنع الاخلاق الدينية والافعال الدينية قال سبحانه
ان النفس الامارة بالسوء وان كانت حاكمة على الفوق البهيمة متفاداة للقول الملكية واسعة فيها الاخلاق المرفوعة
النفس المنظمة للترقية الى عالم القدس بالترقية عن اجاب المحاطة على الطاعات التي هي الله المحض في
الدرجات حتى خاطبها بقوله يا ايها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية وان لم تكن ترضى من اخلاق الفناء
ولا اذ لم يكن ملكة لها بل بل الخلق والاشراخى واذا صعد عنها الشكليات نفسها هي النفس المعظمة التي هي
من الموقر على قدر ما انتهت به منسبة العقلة فبدأت باصلاح حالها متقدمة بين حتى الربوبية والخلقية وكلما انشأت
بمقتضى طبعها الاصلي بدارها فبدأت التنبية فانابت واستغفرت ربهما واقبلت عليه ولهذا اقامتها قال تعالى ولا اقم
بالنفس المعظمة **من روح الله** **للقانون** الماهر في علم الاكاف حتى نظر فيها علم السنة الانية عبودية وخصبة وهي
كثيرة الخروب او عبودية الخروب والبلغ من هذا انه يعلم من ذلك حال الملك والوزير الامير في استرايم على حاله وعذرا
هذا الحكم موقوف على شرطه وانما ان يدعى راس الغمر على له المسؤول والمسئول عنه ومنها ان يكون من المسؤول
منها ان يكون النفس من زيادة فروع ومنها ان يكون المسؤول والذات طاهر في نظيف الملبوس ومنها ان يكون الذبح في
ويقر به بانه جارية ومنها ان يتصور القدر ومنها ان ياخذ الكفا الايمان ومنها ان تظن من الحزم تطبق بالاعاين
ان لا يوصل الى الكفا كين ولا حديدية بالكلية ومنها ان توجه الى التمرحيب يكون ظنهم الوجه التمرحيب وجعل الكفا الذي
في وسط الرتبة مما أدى وجعلناظر ويعد ذلك يبالغ في التسيس واختلاف الامارات والعلامات من الرقوم والاشكال
والنقطة فانهم يعرفون منها الامور والمذكورة وليس هذا حلة الاكثر المباشرة والملازمة لهذا الفن وشدة الفهم والخطبة
الحق ثمانية وعشرون جزءا كل جزء ثمانية وعشرون صفحة كل صفحة ثمانية وعشرون سطرا كل سطرا ثمانية وعشرون بيتا
كل بيت اربعة اعراف الاول عديد للجزء الثاني عديد الصفحة الثالث عديد السطر الرابع عديد البيت فاسم جعفر في كل
من البيت العشر من السطر السابع عشر من الصفحة السادسة عشر من الجزء الثالث وهكذا **الشيخ** **الحارث** **الحارثي** في الفصحا
المكية على ان تلك الوات هم الدوك في ثلثة وعشرين الف سنة وما يتوسع وسبعين سنة وهذا اقل ما ذهب اليه البطلاني
يتمها في سنة وتلخيص الف سنة وما ذهب اليه بن الاعلم والتحقق الطوسي من انه يتمها في جزع وعشرين الف سنة وما يتوسع
على انهم من سياتخصاص الفلك بهذا المقدار واخصاص مناطق الافلاك بالحركة الدورية دون ما قور من الفلك فقول
لخاتم في الكلام وانتهى كلامه الى ان تلك الامور من مقتضيات النظام الاط والسماء الخيام الغلة بعد ترجمه عن محضها الى
في ان الذي وجد فيه وليس في له زمان فاجاب الغر في اذ لك ايضا من مقتضيات النظام الاعلى **الشيخ** **الحارث** **الحارثي** في الفصحا
القول بنفي العاد الجاهل في مع ان الشيخ في غير الشفا والحاء قال في غير الاشياء وقال بعض محققين في التاخر في الفلك انما هو القول
الى الشيخ لان الشيخ قابل بالزلية العالم والديوت والقول بالمعاد للجليل في ان في ذلك وفيه ما فيه انتهى **الشيخ** **الحارث** **الحارثي** في الفصحا
من بعض الكتب التي يعدها عليها **اد** **مر** **حوا** **شيت** **ادريس** **رفع** **الى** **العاء** **نوح** **شود** **طيلح** **ابراهيم** **امعبل**
اسحق **يعقوب** **يوسف** **موسى** **هارون** **سليمان** **داود** **زكريا** **عيسى** **رفع** **الى** **العاء** **وهم** **ثلاثة** **سنة**
السر واللاه عليهم السلام فلم اذكر كذا في انما اغترها ولا لايقين استخرج الدر صالحة امر على علم القدر كذا امر على علم

فوالله لو اني كل ساعة اذ انشئت لايت امر امان ضاحكة **ساجدة** لولا محذوف تقديره لما احتجرت في وقوف في غير الحيات النسي
بهذا المحذوف في قول لفضل وهو من جدي عن خليل في انشئت لايت امر امان ضاحكة هذا وناجح الدليلون على
لولا للتخصيص في طرحة السوء من اجل عمل قوم خيل كان وشرا كان من علمه من عمر الله سبحانه فقد اعد له **ساجدة**
الديا الاطيل لانها على التمتع بلذاتها والعاد لا يظلمها الايت بها الضالغ برحما عاها واطمئناحها طاعة ذلك
كذلك دست يايشر سكة كذا كبريت يايت **ساجدة** ايها المغير والمجاهد والامان لاسطر الباعين للفتاة ما شرب كذا في
ملكوتهم سمرغ يدهش كبري درمكرو **ساجدة** قدفت الزمان واهله ونصديقه للشمس من قبل علمه وكثر جملة فاحش
العلم واحبابه وامدست عرسه بين طالع **ساجدة** بيا طبعه لك كوكب شدي ياي فطاط وزيك عارف وعلى برخص مريحت
ساجدة في جدي كذا يوم من الايام في بعض الحواس العلية والمحال السامية فليقل بعض النصا من يدعي الوفاق في
التفاق ويظهر الوداد وداية العناد وجرى في مقادير البغي والعكران والخلق للثاني في العلية واليهان وينتالي في
ما لم يزل فيه وليس قوله تعالى احي احكمه ايا كل لخرجه فلما علم اني علمت ذلك ووقفت على سلوكي في ملك الممالك
كب الى فقة طويلة الدليل مخونة بالدم والويل يطلب فيها منه الرضا ويلتص الاغاضعها مضى فكيف في المله في الجواب
الله خير فيما احدثت الامن الشوب وقطعت من ارحمان في وجه الحجاب فقد وينا عن عباد الله والشفيع المنفع في الجنة
في الخسران لله عليه والله ان قال احياء بالعبد يوم القيمة فيوضع حسنة في كفة وسوءات في كفة فخرج الدليل في طاعة
تقع في كفة الخسائر فتخرج بها فيقول يا رب ماهذه البطافة فما من عمل علمه في ليلى وفار في الاستقلال فيقول له
وجلهما في قل فيك وانت مني ربي هذا الحديث النبوي قد اوجب بتطوقه على ان انكمما استهديته من العلم الى الله
خيرك ويلزم مريدك مع اني لو فرضت انك شافني بالفاقة واليهان وواجبتي بالوقاحة والعدوان ولم تزل ويدا
على شاعة شاعتك ليل فها ما مقبما على سوء صناعتك سرا وجهك ما كنت اقبالك الا بالصغ والصفا ولا اتمامك
الابالمودة والوفاقا لك من احسن العادات والقواعد والارفة مدة الخلق اغثن ان قدرت في غير ذلك ما فأت
وقفة هذا العمل القصير لا تقع موقفة احد على المقصير ولله در من قال فلقدا حزنه للمقال **ساجدة** جاسور في ذنوب كوني
محمود جكري تان روي چون كل رجل كوس ميزن برت مريد بوس ميزن على ان لو صرفت الفان المجازاة اهل العاد
ومكافات ذوي الشان لو جرت الامور بهم سبيل ارجيا والاقامهم ملجوا قويا كما قلت في الفان انما **ساجدة** **عاد**
مايت رخيلا نكن وديان كذا كبريت كرس ويرلر دود ان فيا دما آه اشيا ناي ايد اوما ورا مشوريدان كذا كبريت
ينع ظاهرا واولد انير زود رخت اري ايد زما آه شعي على ديم كند يي ولب **ساجدة** كتب هارون الرشيد الى موسى بن جعفر
عليهم السلام عظمي في رجب فكتب اليه ما من شئ له الا وفيه موعظة ومن هذا يعلم ان ذللت الكتابات فيفصل في ان
ما فيع لسان ويعظم سرا وجهك ايا بلغ بيان لكن لا يفهم فضائلها العجي المبدى ولا يبلغ عقل من يحفظ الامن في التمتع
وهو شيت **ساجدة** مكا كتمه ايا عشة خا موشد كتمه نازك واهاب بينه وكونت **ساجدة** مضاجع الملوك محبوس في الم
من الناس في العام لكنه في الحقيقة جرح المارد عليه من الحوم الحسية التي لا تطلع الناس عليها ولا يصل انظارهم اليها
ولذلك تال الحكماء صاحب السلطان كرا كبا لاسديهما هو فربه اذ هو قريه فلا تكن معروا للجليل الملك واليهان ما تاهد
من ظاهرا حاله وانظر بعين الباطن الى قورع باله وسوء مقابله وتقلد ما له **ساجدة** ان حزن كرمه كروا في اوشري بيلد ربي
وبنها كبر خور **ساجدة** ايها الطالبا لالغيب اني اكون على قدر عقلك وعرفانك كذا شان الامر للملكة فوق مرتبة كذا
فلا تطلع في ان الكف للامر للمكتمول وان سبقك من الرجوع للجمع اذ لا طاعة لك على غيب ذلك ولا ذرة لاشكال على الم
تلك الممالك **ساجدة** جام يا قوت وشراب لعل لظان لدرسد علم را كتمه سفا ودردي اندر خورست فزاد ان في عن مرتبة
العلوم وصرفت قريبا من رجا اولي الباطن ولا فهم فانا اسبقك من ثلث احوال الدنيا الوسطى ولا انك عموما من هذا

في غير الحيات النسي
هذا المحذوف
لولا للتخصيص
الديا الاطيل
كذلك دست
ملكوتهم
العلم واحبابه
ساجدة في جدي
التفاق ويظهر
ما لم يزل فيه
كب الى فقة
الله خير فيما
في الخسران لله
تقع في كفة
وجلهما في قل
خيرك ويلزم
على شاعة
الابالمودة
وقفة هذا العمل
محمود جكري
ومكافات
مايت رخيلا
ينع ظاهرا
عليهم السلام
ما فيع لسان
وهو شيت
من الناس في
ولذلك تال
من ظاهرا حاله
وبنها كبر خور
فلا تطلع في
تلك الممالك
العلوم وصرفت

[illegible][illegible]

من الخدي قال لك لا تم قال له ولدتني فما والله ان القليل لي حتى ابعثك اليها حين تجيئها والسيوف الذي قالنا انها القليل
وانك لا تمكنا قهرًا ولا حكمًا عطيتنا عهدًا وميثاقًا واعطاك سمعًا وطاعة فان ديت لنا وقال لنا وان رغبت ان نغير ذلك
ماولى نالك رجلا لا نغدره والسنه حدادًا فقالوا عاوية لا تكثر الله ملكك يا ناس يا جارية اقل معروفا فان الله اعلم بحججنا
قال انا يا اعيان المورياتي وزير المصورين اذ ادعاء المصور يصير بعد فاذا خرج من عهد يرجع اليه لونه ففعل الهانريك
مع كثرة دخلك على المورياتيين وابته بك تغيرت اذ دخلت عليه فقال غلى وغنك مثل اربى وديك سا طرفا فقال البان لله
ما عرف اقل وفاقه منك لاصحك قال فليكن قال يغدره ضمة فخصك اهلك ويخرج على ايديهم فيطعنك يا ابن يحمي ثم قال اكره
صرت لا بدق من احد الاطراف من هنا الى هنا ويحيى وتعلوت للحاظه اركبت فيها ستم حركت وصرت للغرير واما انا فاخذ
من الجبال اقل من كبريت ففعل اعيش وطعمه الشئ البني لم اهره فمع من اليوم واتس اليوم ويومين فارتط على الصدر فاطل اليه
واجب اليه واضحه فقال له البديك ذهبت عنك المجده اما المورياتيين في تقوى ما عدت اليهم ابدًا وانا في كل وقت ارجو ان ياتي
ربوك فان لم يلم عند غضبك عنك وانه لو غفر من المصور ما عرفه لكنك تسوس حالكه عند طلبك **كم الفصل الثاني** فاحسب
له حقوق ليحيا في اقامه ما اذاق من كسبه ولكن اذا افتاد اذ اوقاع قال العنقدي ويخيف الاذ افزع العا اذ من اللبس ولكنك
الوافر من خيف الغاء قوله تعالى فيقولوا يا اياكم قالوا انفسكم ذلكم خير لكم عند ربكم قال عبدكم القديرة فاشتهت فاعلمكم
قوله تعالى حركا زهر ايضا واعلى سقر ضده من ايام اخر معناه فافطر فعليه عدة وهدى الغاء العاطفة على الجواب المحزوف فيها اريد
الغنى الغاء العبيثه وكسحت من الجوارث وعباده فصر من المصبات العظام **في** الفخلاء والى الصيف مكنوا على اربى ونفخته
ضيقا فقام الى السيف هلك له خير ما قتل بائني اقول له خزانة من الخوف قبل قدم لقن من حرقه غلاما له فقال ما فعلك قال
قال ملكك امرى فاضل قالوا ما انت قاله هي هي فاضلت اخفى قال ما انت قال استر عوفى قال فاضلت لمرى قال ما انت قال عبي
ولتى قال فاضل لمرى ما انت قاله انقطع ظهري يقال ان ابا عمر بن العلاء قال قلت والى ابي عبد الله الذي فطرى فاحزرت تحريك الاء
هنا ان الشكون صر من الوقت فلو كنت اليه ههنا كنت كالبكى ايتا والى ابي عبد الله الذي فطرى فاحزرت تحريك الاء ههنا
ضرب الوقت وهذا من له عمر في غاية الدقة والظفر المعلى للظيفة قال الصدى الجمل والحين صفنا من موشاة الى الاء
في النساء لان المرأة اذا كان فيها نتحة رجا كرت وبلى واوقت به ففلا اولى اهلها لك وان كنت من الخرج من مكانها علمنا ان لا
لاعقلها عنها مما يحمله وانما يصدها عتاقية فضية للحين الذي عتدها قال فلذا كانت المرأة عتيقة وعبادة بما في بيتها
ذلك بحال زوجها وان المرأة رجا جات بائني عن موضوعه قال الله تعالى لا تقوا اللهوا اموا لكم اني قبل النساء والحسينا
الفصل الثالث عند العرب اربعة عشر نكاحا وهي الزنا ونكحة حتى يرلها من دغ من عرقه واولها من زنا وقد اقصى نكاحا والى النساء
اذا تابعت عليهم السوات جمعوا ما قد راع عليه من البقر ويعلق في عرقه فذا انها العرة الملع ترصد عليها الرجل وعرضها
فيها النار ويحويها للدواء ويرون انفسهم يطرون بذلك وتار الخائف لا يعقدون حلفا ولا عهدا يطرون فيها المخل والكبريت فذا
قالوا هذه النار قد شهدت والزنا العندركا نوا اذا غدر الرجل تجارة او قذله نارا بمجرى ايام الجنة والواحدة غدة فاذين وتار الكفة
نوقد للقاء من منقش سالما غامًا وتار الزنا وولسا فروذ لك انهم اذ الرجبتوا الزنا وولسا وان يرجوا اوقافا خلقه نوا واولها
ابعد الله ونجسته والنكاح وبني الزنا للهية نوقد على قراع اعلاما بعد عهدهم وتار الصدة بوقدوها فيتمن لوصارم واولها
كافوا بوقدوها اذا فاقوا فذا انها واحدة اليها وقام لها نوا السليم وهي المذروج اذ اسهر وتار الكلب بوقدوها حتى لا ياتي نوا
الغدا كانت ملوكة اذ اسبقا ليله وطلبوا منهم الغدا كهموا انهم رضوا النساء فهاذا لا يقتضى نوا العدم التي يوقد بها
وتار القري وهي اعظم الزنا وتار الخرجين وهي ليله اطهاها الله تعالى في الدين تار العبيثه حتى فاعلوا خرج منها سالما وهي حياها
الشجر غلدين اذ اقر القاري على من نكاح وبني الاثم اربى من ابوابه لا يلق على بل ياتي من ابقار الى الباب الذي بعده وولسا
لا الشين ان يكون من يفت على ابواب **كل المعودي** فيخرج للقامات اذ المدي الى المخل البصر وتولسا في عترة وهو حجب وخلفه رجا

[illegible]

عن موسي

[illegible]

أول من كتب في التاريخ

بقوله جازا فلما رآه يقول قتلني بوجع فقال قلها ودمها في عيني **هو الله** العزالي فصار بعد ذلك ان عز حدث فعلمه المظفر
جبل ولا يراى من صنع رايه حتى صميت بان الله سوف يقول الرزاق الله الذي ابعظنا به على الاسفار الصباح دليل والى الله
يقوم بعد ما بعد وهو تحت الجاهلين ضليل ولا يحسن ذلك في نصف كماله تعاود بعد المضاء كماله ولا يحسن الروح فقام كماله
الصبا فسر فقد عطف الله على عذابه في شفي على امير طبل ويراشر معصوم الجاهلين بعد ما تاسا قشره ولسان طبل
ويشاقف الغصن الجليل نضاج فيورق ماله يعشرون ذبول والخير منوع الرجوع استقامته والحظ منوع المذهب فقول
الكلي في حديثه على جعفر عليه السلام قال السائل ابن رسول الله كيف اعرف اني ليله القدر يكون في كل سنة قال الله
شهر رمضان فاقرب سورة الدخان في كل ليلة ما يترقى فاذا استليلة ثلث وعشرين فانك تظن ان صدوق الذي سأل عنه **والله**
في قوله تعالى انك تغيبون فيك لتسعين وبعدها عذوبة للامان كون الجاهل والمظفر واحد المقام مقام الامكان ومن جدي انك
ما اورد الامام الرازي في تفسيره الكبير وحاصله انه قد تقرر في التوجيه المظهر صلوات الله على الصادق بها ان من اجابنا
مختلفة صفة واحدة فخرج بعضها معينا فان التشرع بخير بينه وبين الجميع واسأله ولا يجوز له بعض الصفة بوجه
انها السليم فخرجت رايها بانه عبادته ناقصة معينة لا يورثها وحدها على حصة في الجلال خوفا من ان يورثه عليه يعق
باجتها الى عبادات جميع العباد من الانبياء والاولياء وسائر عباد الله الصالحين ثم عرقل كل صفة واحدة على الجاهل بجهل
ان يقبل عبادته في بعض عباداتهم التي لا شك في قبولها بل هو وافق بقوله عبادته التي اجمع ما عرقله لانه يقبل بعضها
فتعاقروا العرب والقبائل السليم ببعض لصفته وفي رواية عن الصادق عليه السلام في كل يوم يصلي ركعة من ركعاته
واقامة الساعة فلم يبق الا بقول الجميع وفيه المراءاة والله ولا شك **والله** عن النبي صلى الله عليه وآله قال الله تبارك وتعالى
من عرفني لمحت عليه من لا عرفني رزقا الله رحمة عذوبة تجدد سبب الاولين والآخرين والله الطيبين الطاهرين اياها والاولوية
اعلى لنا واربع مكانا من احوال الاولاد الجاهلية فصدقوا واصحابها القوم الذين تحدثوا عليه واصداقهم ولا تزل اجنادهم
كما تصدقوا **قال الرازي** صلوات الله عليه ليل سالة ان يعطيه لكان من رحمة الله تعالى ومن رحمة الله تعالى ليل سالة
يقول الرازي هذين ويعمل بها العمل الرازي ان اعطى فيها الواسع وافزع منها الرضيع شئ ولا يفتي ولا يري الا في عيالها يحسن ولا يورث
عالمهم ويبقى المذنبون وهو احد من بكر الموت كثره ونوبه ويقوم على ما يكر الموت لاجله ان يمتلئ ادماء وان يحسن امرها يعجز
بنفسه اذا عوفي ويقطع اذا استل اصاب بالآفة وما مضطرا وان ناله رجا عارض معتقرا قلبه نفسه على انظروا ولا يعلو اهل
يستيقن ان عافى على يده من به وبرجول نفسه بالكر من جملة اذا استغنى بطل وقن ولا فقر في طم وحين يقصر اهل بالآفة
ان عرفت له شوق السلف العصبية وسوق القوية وقررت بحجة انخرج عن ثراظ الملة يصعب العيون ولا يعبر وما يقع في الوعظ
فما يقول مبدء ومن العمل قبل انفس فيما يفتي وياع فيما سبق برى الغم معها والعزم مقتضى الخشوع والاباء والفرق بينه وبين
عز ما يتقبل اكثر من نفسه ويشكر من طاعته ما يحقر من طاعته عزمه على الناس طاعته وبقوله مدلهن الله مع انفسها البت
اليد من الكذب مع الفقرة على علمه من نفسه ولا يحكم عليها الغم ويشد عزمه ويغمره في طم ويصير في شوق في الموت في شوق
الخلق في عزه ولا يحسن في نفسه فاعلم ان الكلام النحوي في هذا الكلام موعظة ناجحة وحكمة بالغة ويصير طم عن الناس
ومن كلامه عليه السلام عابثا لك بالاختلاف اليه وارود شر بالافعال عليه **قال** امير المؤمنين عليه السلام سلام الله تعالى
منكم فلا تسكنوا في شوقنا فاعلم انكم لا تظنوا اننا نقول ان الله لا تكلف **مسألة** ولكن سلكنا على ما قاله الله
لا تخزان عظميتي ثلث ما معك ونعمته الما معي ثم طمنا وقاله الاخر انتم ربيع ما معكم الما معي ثم طمنا وقاله الله
ان يعزب عرجك مثلك في عرج الريع وسفوفك لعل احدنا فالباقى منها فنقص من الجاهل لئلا يترقى ما مع احدنا وهو غاية ثم
بقى ما مع الاخر وهو نعمة **قال** اذا ضربت حاج الكسوف التي في اخر العيون بعضها في بعض حصل الشك في الكسوف والشك في
الغمان وحسبنا ذلك وقال اننا انما نعلم ان الكسوف الشدة فقال الصديق ايام سنك في ايام اسودك كل يوم فهو

على اصل غيب جذبا من المعين الذين ما حاشاه في جذر الارض ما حاشا **قال الرازي** العزالي الذي ثلاثة يدبضاه ويدبضاه ويدبضاه
فاليه البضاه على اليتامى بالمعروف واليه المقتدر على الكفاة على المعروف واليه السواء على الحق مع المعروف **قال بعض الحكماء** انك
لذلك جازا ولا يجاب ما شئت من اجل الدنيا قرون وعظم فيها خطر لا يستقر على حثه ولا يترقى معها كماله ولا يترقى بها
منشأة ان لمعني لوحيد التواضع والشوق على كل باطن باطن انما انظر العزاليه وانظر الرضاء به ان القلوب شوق واقبالا ولا يفتقر
من قبل شوقها فان القلب اذا اكرم من **قال** كمال اخذ يدى امير المؤمنين عليه السلام فاجازني الى الجنة
فما اخبرني عن السعة ثم قال كمال ان الله القلوب اوعى من خزائنها واعاها والناس ثلاثة عاها راي في مبتعلم على سبيل النجاة وجم
اتباع كل باع على بلون مع كل باع لم يستصحبوا سوا العلم ولم يلجوا الى الحق وثيق ها ان ههنا العباد ما واثار ربه الى صدره الواسع
له حلة بل اصيب لفتا عزيمون عليه مستملا آله الدين للدنيا ومنظفهم الله على عبادته وبجبهه على الامانة ونفا
للمو لا يصير له في احبائه يتقدم الشك وتقبل اول من يشبهه الا اذا ولا اذا وهو ما باللة سلم القاد للشوق ومعها الملم
ولا دخا ليل من رعاة الدين في شئ شئ بها بهم الامام السادة كذلك يموت العلم يموت حامله اللهم بل لا يخلو الا
من عاها الله بمحبة اقطاها شوقا واما خفا معقولا لا يخلو الله وحياته وكبره واورثا وملكه ولك الله الاولين عذوبة
عند الله فذلك انهم تحفظ الله وحججه وبيننا حتى عود عودنا بظلالهم ومن عودها في قلوبهم هم حرمهم العلم على حقيقة البشر
وباشرا ارواح البقون واستلوا ما استوعب المتزفون وانما ما استشعر منه الجاهلون وجهي الدنيا باذان اوعى
بالحكا اعلى والملك خلف الله فاصبه واللعنة الى ربنا آه شوقا الى ربيتهم انصت يا كمال اذا شئت **قال** فذلك ما في قلبه
وكان بنفسه في عيني صغر الدنيا وعجبه وكان خارجا من لطان بطنه فلا يشي ما لا يجد ولا يشي ما لا يجد وكان لا يورث
حتى يجد العذبة في شئله وكان لا يشكوا جمعا والاعين برهم وكان يفعل ما يقول ولا يقول ما يفعل وكان غلب على الكمال لا يخلو
على الكسوت وكان على اجمع ارجس منه على ان **قال** كمال وكان اذا بدعه امان نظر اليها اوترب الهوى فخالقه ففعلك عند الخلق في
فانموها وتناشوا فيها فان لم يستطعوا فاعلموا ان اخذ القليل خير من ترك الكثير فبه لولم يتوق الله سبحانه على عصبته لكان
ان لا يصير تكرار النعمة وفيه ان القلوب اقبالا وادبارا فاذا اقبلت فاحلها على التواضع واذا اوردت فاقصرها على التواضع
ما لم يفر فقال يخرج النقص الى ان تستال الفهم **قال الشيخ المفيد** رحمة الله العزالي الذي ابدى بين البذل وعطف الميانه على المؤمنين
ينها كما شئخ الرازي في كل عفو فلك جاء الضارب ليل يده ما يمنع جعله بلاك فاصفوا عليه في لانا فاصفوا الاشياء في بدو ليل
بالضارب وطية وقد يكلف باننا فاصفوا لانا القصد المخرج للفظا بمنزلة الفظا برهان الخطا اورد وكونه في شوق الكمال
فرض خطين عزمنا هين متقاطعين قد خرج احدهما من تركه فاذا فرض ترك الكمال عجز الخطين من المقاطعة الى المواءمة
ان يتخلص من خطا الاخر وهو ما يكون عند نقطة يترقى ما يتعلم كونه غير شفاء **قال** في حديثه الاخبار انما الله على عزمي في
السلم للمؤمن هذه الايات اذ كان في من يلهي به آيات المؤمنين ان يقال بالجهل وان كان مني على من الذي اخبرني على كمال
عز الشا ولا كنت ادرى في الفصل للخي عرفت له حق القدم والفضل **قال بعض الصوفية** انتم مرتكز هذه فقال ايام الصبر
باني في صراط قلم تلك لا يعرف هرا من اي من كره من بين وقولهم فلان معردي في كره ما خسر من العزب وهو حجة في كونه
من المتفق للمعالي قصدا لريشه زيان القصور عجا صرنا ليع العباس فلما وصل الى ابيه سمعوا بقل امير المؤمنين اجازي الدنيا
ان جعلهم كالذين آمنوا وعملوا الصالحات ولهم اجرهم ساء ما يحكيون فقال الريشه ليلس ان نعتنا بنى منه فاما الريشه
اجازي لاهين فقال واما لاهين على رايه في الما في شرف الباب والحق السراج فكل هرا في بطون حتى وقفت يد عليه فقال له
ما اليها ان نعت من عذاب يوم القيامة ثم قال السعد الجليل يوم القيامة انك تحتاج ان تتدبر مع كل مسلم وسلك فانت بكاء الريشه فقال
اكت فكل المؤمنين فقال لاهيا ما انما فقلت لصحابك فقال الريشه ما ساءك هان الموقر جليلي فزعون ثم قال الريشه
مهر الذي العزب لاهين فقلت له فقال لاهين الله الاجر الله الاجر لاهين فقلت له فقال الريشه فخرج **قال الشيخ المفيد** كونه في الدنيا

فرفع اصحابه فترككم الآخر فتكلموا اما الامان الذي رفعه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ولما اذنا بالاية فلاستفاد
قال الله جل من قائل وما كان الله ليبدعه ولا يسميهم وما كان الله معذبهم وهم يستغفرون قال صاحب السبع وهذا من
الاخراج وطايع الاستبصار **قال بعض الناس** قد قطع بيلنا عن جيل جاك في الدنيا ربع دينار ما من ان يكون عقابنا من على
هذا النوع الشدة لله والقبول ولدتك املك يا زورمايك والنا سرحولك فيجكون سرحول فاجد لمعك ان تكون الذباكي في
موتك ضاحكاسه هذا في الحديث اذ اخذ احدكم رجلا فلبسه عن اسمه واسم ابنته وقبيله ومزله فانه من واجلج وصلوا
والا في العدة للحقا **من السبع** ايها الناس انا الدنيا دار حجاز والاخرة دار قرار فخذوا من حمركم لعلكم ولا تتركوا ان تتركوا عندهم
واخرجوا من الدنيا فلو لم يكن قبل ان يخرج منها ابدانكم فيها الخيرة ولغيرها خلفكم **بعض الفضل** الحكيم الفضل بالعقل والادب
بالاضواء واللب بالفضل فيه ومن قل عقله ضل اصره وقال الادب في شرح النيب وهو وسيلة الى كل فضيلة ووجه الحكمة
شريعة قال علي بن ابي طالب عاتق الله تعالى بها الابواب وحلته من بها حواطل الاحباب والها على السبق وان
غيره من الادب المحجج نهته كما لا يتفق الاضرب وان عذبت تربتها عن الله المخرج غرقها **قاله تعالى** ويقولون يا ابينا ما هذا
الكاتب يا غار صغرة ولا كبير الا احصاها قاله الكافي عن بن عباس الصغرة التسم والكبر العقوبة وعن الفضل ان
اذا قرأها قال الحق وان الله من الصغار قبل الكبار تريد علة اذا ضعف وزيد على الحاصل واحد وضرب لكل في ثلثة وزيد على الكل
انسان فوضرب ما بلغ في اربعة وزيد على الحاصل ثلث بلغ خمسة وثمانين واخرجنا قاله السائل فانتق العمل اربعة
وعشرين ثلثا وثلثة وعشرين اربعة خمسة وتسعين استقلت الشدة بقي اربعة وعشرون ثلثا معاد اثنين وسبعين وهو
من الفرق ثلثا العدد على عدد الاشياء خرج ثلثة وهو المجهول والعمل العكس نقصان خمسة وثمانين ثلثة وثمانين
على اربعة ونقصان من الخارج اثنين وثمانين الباقي على ثلثة ونقصان من الخارج وهو السبعة واحد ونقصان الباقي والمخالفين
انسان لفظا اربعة وعشرون ناقصة الفرض ثلثة خمسة لفظا الثاني ثمانية واربعون ثلثة الصغرة الاولى ثلثة وثمانون
المعقوفة الثاني ثلثة وعشرون والخطان مختلفان فثمنهما مجموع المصنوعين وهو ثلثان وستة عشر مجموع الخطان وهو ثلثان
سبعون خرج ثلثة وهو المطلوب **في الضيق** ليس فينا منع البك اسرافنا الماشين فيما ألفنا الما بالاضافة **وقيل** ليس
رجل الى صلى الله عليه وآله وسلم فلما حضر اصابته دحشة ورعد فقال له النبي صلى الله عليه وآله وسلم هو منكم فثمنها
ابن امرأ كانت تاكل القديد فاما قال صلى الله عليه وآله وسلم حتما لمائة الكبر قطع الذبايع الاعجاب وكما لا تاكل الاضرب ولا
لسطوة الاستعانة ويحل عليه صلى الله عليه وآله وسلم وعمر بن الخطاب فوجد على جبهته ثلثة وثلاثون في جبهته فكل في ذلك فقال
الله عليه وآله وسلم منكم يا عمر انتظف اكرمته برب صلى الله عليه وآله وسلم واهلها اربع املك **قال السائل** من صاحب القول قد را
وتما ناسا عن جيلك اعلمنا على الاضرب قال احمد بن الاضرب لا يكون جيلنا اعظم منكم من هذا القول قال الآخر
اخاف ان لا يكون جيلنا اعلمنا منه قالوا قال السجدة الحسن بن علي فحدثني به وحدثنا انا الحسن بن علي فحدثني
به فقد ريتني في تربت لك هكذا كانت ملاحظة لهم **قال النعمان** لانه يا بني اجل خطاك من محبتك الى اذنوت ولما احسن الله
عنا فانه فاحصاها من كفاها في **الذوق** اذ بلغ الرجل يعرضه ولغيره سمع البسر على وجهه وقال ابو جعفر **في الحديث** ان
اقى النبي صلى الله عليه وآله وسلم بهديته بدمعته وعاد فخرها فانه علم جدد فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
في الارض من اكل صل الله عليه وآله وسلم منها وقال اكل ما ياكل العبد واشرب كما يشرب العبد ولو كانت الدنيا من عند الله جلت
ما سقى كافا لها شربة ماء **في بعض القاسية** قوله تعالى ويدل من الله ما لم يكونوا يحسبون انما اهل كافر وبها احداث في
يوم القيمة شيات من البيان قوله تعالى ولا تملوا الا ذكروا من املاني من نزلهم وياتهم فدمهم في الودع بالزكوة على اذكروا
مع الفقراء بدليل قوله تعالى من املاني وكان ذرة انصهم اهر خلات قوله تعالى لا تملوا الا ذكروا كشيء املاني من ذكروا
فان الخاطين اغتيا بدليل قوله حية املاني فاما انا فاسد ناس مع موصلها من المصداق في كبريت ولا نجاة الا من لا يذنب

ادخل

ذلك

بجبا اكثره بد الصلة وبعد القول قال الشيخ المؤلف رحمه الله ولما عذقة وحياته فيهما بين الصوتين واما اهلها بوسرها
المصدر فاذا قدت جاءه الفتنة فامر وشلا كان في تاول حواء التي قامة ثابت وقد حكوا بجوار العجين في ذل العبد القفا
والله انما لمكان لا تامل بجوار العبد القفا والله انما ثابتة **قال تاج الدين** وروى عن علي عليه السلام على من خرج الكسوف
السبعة فقال عليه السلام للمسالل انصب ايام اسبوعك في ايام سنتك فالجاصل من شهرها السبعة في ثمانية وستين الفا وثلاثة
وعشرون وهو الفصح نصف **١٣** **١٤** **١٥** **١٦** **١٧** **١٨** **١٩** **٢٠** **٢١** **٢٢** **٢٣** **٢٤** **٢٥** **٢٦** **٢٧** **٢٨** **٢٩** **٣٠** **٣١** **٣٢** **٣٣** **٣٤** **٣٥** **٣٦** **٣٧** **٣٨** **٣٩** **٤٠** **٤١** **٤٢** **٤٣** **٤٤** **٤٥** **٤٦** **٤٧** **٤٨** **٤٩** **٥٠** **٥١** **٥٢** **٥٣** **٥٤** **٥٥** **٥٦** **٥٧** **٥٨** **٥٩** **٦٠** **٦١** **٦٢** **٦٣** **٦٤** **٦٥** **٦٦** **٦٧** **٦٨** **٦٩** **٧٠** **٧١** **٧٢** **٧٣** **٧٤** **٧٥** **٧٦** **٧٧** **٧٨** **٧٩** **٨٠** **٨١** **٨٢** **٨٣** **٨٤** **٨٥** **٨٦** **٨٧** **٨٨** **٨٩** **٩٠** **٩١** **٩٢** **٩٣** **٩٤** **٩٥** **٩٦** **٩٧** **٩٨** **٩٩** **١٠٠**
ما كتبه **الاسطوخار** الى الاسكندرية جامع في سياك بين بلاد احدى فيه وبيت لا عقله معه ولم يرح كل شيء ينحصر حتى يزداد في
عمره حتى يمتد ذلك بصورته ومن وعده لمن الخلف فانه يتبين ومن وعده له بالعفو فانه يتبين ومن عبد الحق فان عبد الحق
واظف له هلك ما يستهم ولا حياك انك بهم ولينك انك لهم **من كلام بعض الحكماء** لو انصف اهل العقول العمل اذا تعلم من العلم
فان اخاه في اللب من العلم في هذا بالي بداع الحكم كما ياق ذلك بعز الينم وكما في واحد في الاصل غير ان هذا العلم
وهذا اوسع بالاباب واقسم بالله ما سمعت شيئا من علم الادب الا لحي واخذ بها مع علي ومن حضر الشاع بغير علم
فلا يلحق فيخرج سكران وجده على وهو لا حية ساموفا ليدوي له وطيرة ذكرها من **العلم** لا يقم في ذلك من اثنين
يوما وكان السري يقول اذا خرج الشاع فيخرج اذ اوقفت الاشجار وطاب ان ينشأ تامل فيه فانه يرق **دخل السائل** وعلم الحق
على الرشد فكيف ما غاظنا له للجواب فامر بقطع وسبق فقا انك اعدان كاهن في القصر بالدفعة ثلثة **من الامور** **العلم**
الرازي قال ان تصغير عبيد لا عيب الا في الاصل وقيل في تليله انه لما فرق بينه وبين عوفى انكسرت فيلما عدا
تكره عيون اعدوا في اوصاف في التصغير ان التصغير انكر من باب واحد وعشر عليه بازوجه هذا القول في الفقه في
العموم وعوق القسب في التصغير لانه لم يفرق بينهما بيان الملازمة ان فرق بينهما في انكسرت فيلما عدا وفي الثاني عدا
ان يقع الملازمة ان لا يفرق بين عود وعيد في التصغير مع اختلاف معنى الكبر في الفرق بين عود وهو وجه لافاق
صفتها انهما كلهم الامام كان السلي صلى الله عليه وسلم بهضآن خلفا لالام فقل الامام ولونيتا النعمان الذي وجنا الى ان فرغ في
نصفه من الناس في فيها روضا خديرا وهو يقول في هذا الجليل الاجاب ورد ذلك مرارا مع بعض الصوفية قاريا في
المقرر الطبيعية ارجع الى ذلك راضية مرضية فاستادها ضاح وقاله اقولها ارجع الى راجع فقولها وعوق فقولها كانت في
عرق **بذلة** قد علمت وغير العلم بقعة بان رزق وان لم تزل باق في اسوالية فيعتني بطلبه ولو قد علمت ان في لا يعين وقد هذا
على عبد الملك وزجل فقال له عبد الملك السال قالوا اسوالية البيت فاما انك اسويت فخرج عرق من فوهة المدينة فوافقه
الملك فقبل فوجه من دايام المدينة ففت الى به بالفرينان فقال عرق للرسل الامر على ما قلت نيب فاعجاب وقد تامل في
بعضهم على بعض فقال الامام في صدقك ولت بذلك فقال العباد انما صرت وحدي مادحانات وقد اخذ هذا الحق نزع
يك الحاني من الماخرين فقال خورك فقولوا ولت فخر سبام كواشدا وصعب هر كس بايم جون شهاب منقسم يادرك من جوت منقسم
شوقتهام **في بعض الحكماء** راي شهاب اضل من الذهب قال نعم القاعة والهدا نظر في قولنا استغناؤك عن الشكر من استملك
به سائر ينون الا كما يفي في مخالفة الناس من الجاهل في هذا الزمان فقال النماذج الغنم **بالله** **ابو بكر** ولما اخرجت من الغنم في ذلك
الترع للباس ولما جاد من قال قلت لبيدة عسائي ولربني عداك شاة عصب ولا اقله كما عصي ولا كوك **حاشا**
وكاب العلة كاسد المرسلين صلى الله عليه وآله فيخا النبي همل يشبه فيقول له صاحبنا عني ارسى الله امله فيقول اياه
الناع الحق بعد على انك ما طر على السلام عمل العز والمخ في في به ويقول لا ينقص الكايل من كاله ماير من تعمر لله وان
ين على يلهما السلام بمن يستولون ومن يديهم كير فيقولون هلم الى القعدا ما بن رسول الله فكان يجلس على الطريق وتأكل معهم
ويقول ان الله لا يحب المسكين **بعضهم** قد سمعوا عن السلام غير من على على انظر قال على عليه السلام ليس بل يا حرك من ايد
خير بل يا حامل **قال بعض** العبيد اذ مات فابن ذهب في قبيل الله تعالى اكرم اذا ذهب الى من اراد ان يحل امانه وحلم احوال

السلام على جميعه فقام عليه اصول الفقه **كتاب في القاصد** المستلزم لاصلاح الارواح في معرفة علمه وانقضاء احواله
ذهب بعض اهل النظر الى انه في كتابه على ظهور ساحر من النجوم فيكون في الامنة من كنهه ويقطعه وايضا يعلم منه ما يقتل
بقتل افعاله قصاصا والصوم منه حقيق ومنه غير حقيق ويقال له الاخذ بالعيون ومنه من يقول انما يجمع الامور وقد كان
غير للقيص واليه الاشارة بقوله تعالى عرفت الناس ثم ارفعوا اليه الاشارة بقوله واسترجعوا وحدها واصبح
عظيم ولما جعلت اسباب السجدة لها وتراحت بها الطوفان اختلفت الطرق اليها فطريق الهندية في صفته النفس وتجردها عن
البدنية بقدر الطاق البشرية لانهم يرون ان تلك الاثاما تصد عن انفس البشرية ومنافقها الفلاسفة يرون ان
وطاقتهم من الاتراك يعملون ايضا وطريق الهندية عمل اشياء مناسبة للعرض المطلوب مضافة الى رقيه ورحمة بعزته في
مختار تلك الاشياء تارة تكون غاشية ونفوسا وتارة عقد عقد ونبت عليها وتارة كيا كيا وتارة في الارض وتارة في
او بعلقة الهواء او بغيره بالارز وتلك الرقية تضع في الكوكب القاطع للعرض المطلوب وتلك الدخنة عفا فيمنون في تلك
الكوكب لاعتقادهم ان تلك الاثاما تصد عن الكواكب وطريق اليونان في صفته وحالات الافلاك والكواكب لا عن اجرامها وهذا
الفرق بينهم وبين الصائفة وقدماء الفلاسفة بمثل هذا الرأي وطريق العبرانيين والقبطة والعرب الاعتقاد على ذلك كما جعلوا
المعاني كما انها اقسام وعزائم يرتبط بها صيغاطيون بها حاضرا لاعتقادهم ان هذه الاثاما تصد عن الجوزمان تلك الاشياء
ملا تكة قاهره للجحش **كتاب في النجوم** المذكور في كتابها خواص الامتيازات ويخبرها ويريجها فاسي معرب واصله فيكون في
حديثه والزيارات التي فيها بعضهم بالسحب التي بعضهم به الافعال العجيبة المريبة على رتبة الحركة وخفة اليد والحق الذي يعلم
انها وشيعة لا يثق الا في العلم وبعضهم للحق الصواب غلبا في الآلات والاعمال الموضوعة على امتناع الحلال والحق من فروع
الهندية **كتاب في النجوم** من ظهور في الافعال التي تظهر النسوبة والحبوبية نظيره الصفة كما هو ظاهر وقد وقع في الخلق في الساعات نظيره
الصفة والحبوبية نظيره السوية وهو هو ظاهر في الحديث ما هو امر عرف قدرة الاقدار بها في تجدد كونه المعاني في ذلك
فما امر على كلامه وعلى كرامته ان الله دبر في كل لا يصير تحت صنم وانما يصير في كل من كل البلاد **كتاب في النجوم**
الريشه جعفر البرمكي امر بقاءه على الخلق مدة وعين له حرا لئلا يتره الناس لئلا كان السبب الامر بالانسان مع خصائصه
وهو مفضل بهذه الاثبات وهذا جعفر في الخلق يحيي محاسن ويجهل الخبيثات اما والله لها خوف واغش وعين الخلقه لا تانم
لطفنا حول جديك ولست انا كالتاس للجهل السلام **قال في** على نبينا وعليه السلام لا نؤمنوا السفر في قدرك في السفر والريشه
احد يريد ان الله تعالى اصطفاه برسالته وشرفه بمكانته في السفر ويلا تارة للسفر عليه السلام ايضا يحكم اليك وضوئهم
فانما تظهر من عيوبك ما بين ويترك من عذوقه ما سكن **كتاب في النجوم** من يتبع خفيات العيوب حرم مواعيد القلوب آخر من كلياته
الا انها لا يثق على حاله ولا على حاله من حاله فصلى جانيا ما جانيه وتصاحبها بماه صاحب **كتاب في النجوم** من لفظ في المقام ذلك
من يتخلف الجلال من كلامهم يستدل على عقل الرجل بمقاله وعلى فضله بكثره احواله **كتاب في النجوم** من صفات العاقلين
مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا يتر على الناس زمان لا يمل لذي يزد به فيه الامن يعرف من يهاول لاشاقه ومن جمل
جمل كاذب انما له قالوا ومن في ذلك الزمان يا رسول الله قال اذا ارسلت المبعثه ابغضوا لي عرجا وضد ذلك جمل العرجة فلو
يا رسول الله اما عرجنا بالترجيح قال بل ولكن اذا كان انما هذا الرجل على يد ابويه فان لم يكن له ابوان فله على يد زوجته
فان لم يكن له زوجة وفد فله على يد ابيه وجيرانه قالوا وكيف ذلك يا رسول الله قال جيرة وترى بصوت العبد وبكافيه ولا
يطيق حتى يورده ومن مولد الهلكه صدق **قال** في شرح حكم الاشراف والصور الخالية لا تكون موجودة في اذهان لا تتسع انظار كبر
الصغير ولا في اعيان والاولاها كل سلب للسر وليت عدا محضا والامكانات مقصودة ولا مقيما بعضا بعضا ولا حكايا
عليه باحكم مختلفة واذي موجودة وليت في الاعيان ولا في الازهار ولا في عالم العقول لكن هو صوابا لينة لا عقلية بما الفهم
تكون موجودة وضعه وهو عالم يسمى العالم الثالث والغبالي في قوله تعالى

لا تكن يزل من البشر واقل يزد من العقل وفيه جميع الاشكال والصور والمقادير والاحكام وما يتعلق بها من الحركات والسكرات
والاوضاع والحيات وغير ذلك قائمة بذاتها معلقة لا في مكان ومحل واليه الاشارة بقوله والحق في صور المراد بالله والحق في
انها ليست بمنطقه اي في الآلة والخيال ولا في غيرهما بل هي صياحي ايمان معلقة اية في عالمها ليس لها عالمها بلانها وقد
تكون لها في هذه الصياحي المعلقة لا في مكان مظاهر ولا تكون فيها لما بينا في صورة الملة وهي معلقة لا في مكان ولا في خلق
للخيال تظهرها الخيال وهي معلقة لا في مكان **كتاب في النجوم** عن الصادق عليه السلام حرم على قلوبكم ان تعرفوا حلاوة الايمان حتى تروا
في الدنيا وفيه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم لا يجد الرجل حلاوة الايمان في قلبه حتى لا ياتي من كل الدنيا **كتاب في النجوم** عن
قوله تعالى يا ايها الانسان ما غرك ربك الكريم قال يوفى الكتاب وفي غفوة الشباب ريت جباري النابرين القيمة قد قامت
وقد اراد علي ان الله تعالى لو خا طبع بقوله يا ايها الانسان ما غرك ربك الكريم فاذ ان الله الحق الله في المنام اذا قيل
عرف كوكك يا رب فترى وجود هذا المعنى في بعض المتأخرين قال الشيخ الطبرسي في تفسيره مجمع البيان عيانا نقل عن علي بن ابي حمزة
ان لو قيل ما غرك ربك الكريم قلعت عني كركم ما صورته وانما قال سبحانه الكريم وشرائرا مائة وصفاته لا يلقى الاية
لقنه الاجابة حتى يقول عني كركم الكريم لاني **قال في النجوم** ان الله تعالى جعل ثلث اعمدة في خلقه وجعل ما فيها صا
نية ناجية كسائر ربيد على فقه بطله حتى من خلائه عطاياه مفتوحة لولايته ومن جعل ما فيها صا الطمع فيه ومطاميره
بخطا فحق ما يصير به الصدور الى تعالاه الامور عن يد البشر صلى الله عليه وآله ما من يوم طلعت فيه شمسية الا في غيبها
مكان تاديان بمعها خلق الله الا العقول في اناس السهل على التكلم ان قال وكفى جبرها وكفى **كتاب في النجوم** لاعتقاد الانبياء
والاصد للثبوت من اعتقاد الطير من اعتقاد خرافة اوهيب غلب بره ان قضاء او يدعان مقدور الله تعالى وعلم انما جلد
من الطير لثبوتها من عاضته المقادير في ليلته وصدة القضاء عن طيبته فهو يرجو الياس عليه غلب ويؤمن بالحق في الغيب
واذا عا القضاء او خا الرجاء جعل الطير عذبه وتغلبه قدرة الله وشيعة فهو انما يظهر من جرح الاقدام وليس من الظفر
وكن ان القياس فيه مطر وان العفة فيه مستقر فيصير ذلك له عادة فلا يخرج له شيء ولا يتم له قصد ولما مناعة الله تعالى
ورافقه القضاء في قليل الطير لا تمام ثقة باقباله وقبوله على عادة فلا يصدر خوف ولا يكتف حذر ولا يفيها لظواهره ولا
بعوه الا يصح ان لا يفر من الاقدام والخشية مع الاجسام فصار الطير من سمات الاديان واطرافها من ماله الا في غيبه بل في
دليل بها ان يصير عن نفسه وسائر النوى ودواعي الخشية وذرائع الريان ولا يجعل للشيطان سلطانا في نقص عزله ومعارضة
خالقه ويعلم قضاء الله تعالى غالب وان منة العبد له طالب وان لم يكن سبب فيمضه عزله وانما بان الله اعطى وباضه الاذنه
والقولان عارضة في الطير يربطها من فيها وهم ما روي عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال من نظير فيقل اللهم لا يفر في
الامان ولا يذيع الشئ من الامان ولا حول ولا قوة الا بالله قدوم انما جعل اذنه اصحاب القلوب من السابعة والاشارة في الشريعة
ولان العمل بربها لاطالما حجة قال سيد البشر صلى الله عليه وآله انما الاصل والاشياء ويزيد في قوله تعالى فطر هذا كرم
ان قوله عند شيعه اوتدبته استقر في الله اذ قد رقبه الى الله فخلق هذه الافعال على عامر هو اليه وجهه انما في
تحريك لسان واحد ينقل او يكر والشال من خاطره خاطر والية عن جميع ذلك بعلمه انما اليه ايعاش النفس والاعطاف في كل
نوعها الرض ما فيه عزها وبغيها انما عا جلا فينا احوالا وهذه الايعاش والليل في الدركن صا في كل مكانها الاختيار في الكساية
بجرة الملة السخينة وما ذاك الا كقول الشبان اشترى طعام واميل اليه فاصلا حصول لما يحتاج اليه كقول الفارغ اعني فان اكل
واغظه بقليل الاطراف الى اكل من صرف القليل الى الشئ وميل وقوله الله الا ياكثا بل يلبس ان انفسه انما تبت الى الصغار في
فعل اليه اجابة للعرض العاقل الملائكة لها حب لاعتقادها ما يعطى عليها من الاكل فاذا اكلت شئ من النحل واشتد فوق النحل
اليه لا يمكن الواقعة على قصد العمل بل يمكن الا على نية قضاء الشئ غيب وان قال عليك انما افضل السنة وانظر الودق في تارة الله فخلقها
معاني هذه الافعال الى له ومحضها في خياله واقل من ان يظهر من قوله صلى الله عليه وآله وسلم انما في من غير من غير

كتاب في النجوم

تكنيف الاشارة والله ولي التوفيق **من كلام بعض الحكماء** الراغب بالرون هو من ينشئ الدنيا من اعرض عن خصومه لتواسف على تركها لا تكمل
الصحة ووجه القوة في كل حين فطول العصور اذ لم يمتد دلت المودة العتري الحياصة بقلة الكلام وسرعة القيام بالامر والوقت
من اسر سخر الدخول والعدا والاصب في المرفج منها اذا ذكر جليلك عندك احدا بسوء فاعلم انك غايته من رفقته قد راد
فانقه اعلى الناس سلطانا جاز طرارة سلطته اذا انتهت وكذلك فاخر السالك واستوقف على يد اكرم الحياصة بحالته من وجع
الرياسة وهو في محله اقل من كبره في الحياصة بحالته من يد على الرياسة وليس في محله اترك الدلالة طرف من الجون من قصره قبل
ان يعرفك فلا تله من لا تقبل قوله فلا تصدق بيمينه لا تصدق باللائق وان اجتهد في يمينه حقا القريب وجع من غير القريب
اللطيف رشق من لا رشق له اشد ما على السعي عند ذهاب طاله ملاقة من كان يمدح وبقائه من كان يبرئ الدلائل تفرغ من الخلف
وانت في الفصول اليه على خط من داري عذقه هاهنا صديقه من افق بين اثنين على يد هاهنا كما اذا اصطلح اثنان في شئ فاعلم
ابدا المضايقات حاجات الغمام يخرج منك الكلام بالمناقش الرشوق في السطوح من الصون عاري من دونه ذهبت هبة في
علاوى من فقهه غلب ومن عادى من غلبه **قال المحقق الشريف** في حق العلم من شرح المواقف الخيرة الجامعة كتابان هما العلم بالله وجه
قد كرمهما على طريقه علم الخروف للوالب التي تحدث الانقراض الطال وكان لائمة المعروفين من ولد يعرفونهما ويحكى بهما
فوكا بقبول العهد الذي كتبه على ابن موسى الرضا رضي الله عنه الى الامامون انك قد عرفت من حقوقنا ما لم يعرفه ابدا ولا يفتقد
منك ولا يراه العهد الا ان الخيرة الجامعة تكلان على التلازم وتلما في المعارف تصيب من علم الخروف ينسبون فيه الى الهال البيت و
رايت بالاسام فطما اشير فيه بالرون الى ملوك مصر وجمعت انهم صنف من ذلك الكتابين **في حقنا** نعمت اريد جندنا على كل
جوشنا انك باوردت محاسن جندنا خضت على جندنا ذلك قد عرفت كند ودارا فاعلم انك قد عرفت جندنا على كل
ابو القاسم المغربي رحمه الناس طوفهم فيه مستدركين ما كان يقع عليه من المصاحي فانيته في اليوم فضا من الناس الكثر والوف
فانقري ويروى فاذن في ذلك ان من لم يكن فيها معنى واليوم اصفى لنا منان والعقول لا يحسن عن جندنا **في حقنا** اريد جندنا على كل
كامل اهل من لا يتلا بصفتهم جندنا قيل لبعض الحكماء من اسو الناس قال من عرفت منته وادعت امنته وقضيت مقدته
لمع هذا المعنى الطيب فقال ما تعجب خلق الله من تدهمه وقضيت امنته لنفسه وجده وقال فلذا كانت القوس كجاء انقبت في هذه
الاشياء **قال** ابو حاتم بن زيد ان توفت حتى توفى وضى لا توفى حتى توفى حتى ان بعض الزهاد نظر الى رجل واقف على ارجل طائر في
وجهه حجارة كبيرة فقال له مثل هذه الدوام بين عينيك وانت تقف هاهنا وكان بعض الزهاد حارسا فقال ليهذا التمرير غير
انك اعمل ان لا تفوت الخوف والسوق من ان الهبة الا ان هذه الآثار تختلف على الخبير بغيره وما يتبدل عليه وفيه فاذا غلبت
الظلم من ذلك الغيب الوصفي الحال واستمر حضوره من الاطلاع على كنهه الجلال لا انبث القليل الى الطيف فارتفع له صراح الى
فيمنه هذه الحالة سورا يا لاضافة الى امر غائب واذا غلب على الخرج بالقرب ومشاهدة الحضور باهوا صول الكنف وكان خلق
مقصودا على طاعة الجلال الخاضع المكشوف عن ملقته الى ان يذكره بعد استبصار القلب بالاعظ فيسبحه في شانه انا وانك انك
الوصفات القروية الميالات وحظا مكان الزوال والبعد ما لم يلبه يده الاستغناء فيسبحه في شانه هذه الاحوال اربعة هذه
الملاحظات **في حقنا** خمسة اسفار السفر الاول بذكر فيه بالخلق والتاريخ من آدم الى يوسف عليه السلام السفر الثاني في حقنا السفر
لبي ساريل وخلق موسى عليه السلام وبعثه الى مصر واول الكلمات الغريبة بجمع القوم كلام الله تعالى في حقنا
بذكر فيه تعليم القاريين بالاجال السفر الرابع بذكر فيه عدد القوم وقسم الارض عليهم واولا السبل التي بعثها موسى عليه السلام الى القاريين
واصل الى السور والامام والسفر الخامس بذكر فيه بعض الاحكام وقواعد هرون وشالق يوضع عليه السلام والاربابون في القاريين
يتعدون عن بقية الهوى بالقول بنبوة انبياء اخر غير موسى وهرون ويوشع ويغفلون عنهم تسعة كتابا وبصفتها في حقنا
اسفار النبوة وجميع كتابهم على اربع ملتب الرتبة الاولى النبوة وقد ذكرنا هاهنا النبوة الثانية رتبة اسفار النبوة الاولى وهما النبوة
السلام بذكر فيه ارتفاع المحي ومجابه بوضع هذه البلاد وقصتها بالقرعة الثانية بوضع في حقنا السلام بها انبا يصادى اسرائيل وانهما اشتمول

عليه السلام فيه نبوة وملك طاعت وتقل داود وجاوت ورايها سفر النبوة فيه اجابة داود وسليمان وعينها والملائكة وبجانبه نص
وتعرب بيت المقدس المربعة الثالثة اربعة اسفار في حقنا النبوة فيها نبوة داود وسليمان وعينها والملائكة وبجانبه نص
فانها لا يسميها عليه السلام بذكر فيه خليا البيت والطوبى الى مصر في النبوة في حقنا النبوة فيها نبوة داود وسليمان وعينها والملائكة وبجانبه نص
وما جرح وعلينا انا عشر في حقنا النبوة فيها نبوة داود وسليمان وعينها والملائكة وبجانبه نص
وقبته وبقو زكريا عليه السلام ونبوة يوردة في حقنا النبوة فيها نبوة داود وسليمان وعينها والملائكة وبجانبه نص
وعجزم ونايتها من داود مائة وخمسون من مولا كلها طاعت وادعية ونايتها خاصة ايوب وفيه مباحث كلامية ورايها انا ركبته
عن سليمان عليه السلام وخامسا اخبار الحكم وادبها فشا تيمر اربعة سليمان عليه السلام في حقنا النبوة فيها نبوة داود وسليمان وعينها والملائكة وبجانبه نص
الكتبة ليعلم على السلام فيه ذلك على اللغات العقلية الباقية وتغير اللغات الحسية الغائبة وتعليم الله تعالى والقوى في حقنا
فانها يدعى المواجه لا يسميها عليه السلام في حقنا النبوة فيها نبوة داود وسليمان وعينها والملائكة وبجانبه نص
فيه تغيير منامات وحال النفس والنشور وكما في حقنا النبوة فيها نبوة داود وسليمان وعينها والملائكة وبجانبه نص
الزهاد في يوم بعد غيبة امة فليل له المرح في حقنا النبوة فيها نبوة داود وسليمان وعينها والملائكة وبجانبه نص
من النبي عليه السلام لقال قال يحضره استغفر الله بكلامك انك قد استغفرت الاستغفار في حقنا النبوة فيها نبوة داود وسليمان وعينها والملائكة وبجانبه نص
والله السلام عليها ومضوا في العزم على ترك العود اليه ابدًا والناشئ ان تولى الخلق حقهم حتى تلقى الله سبحانه بليل في حقنا
بقية والرايع ان بعد ذلك في حقنا النبوة فيها نبوة داود وسليمان وعينها والملائكة وبجانبه نص
بالعظم ونبأ ببقا لمجيد ويد السادس ان تدقيق العلم بالاطاعة كما ذكرته حلا في المصيبة ضد ذلك يقول الله تعالى **ومن الله**
فانك تكل الى انك ما عاينها طالع الحكمة الشيع جازع الطلاب انفسهم الى خطيئة العفاق نية العفاق **في حقنا** النبوة فيها نبوة داود وسليمان وعينها والملائكة وبجانبه نص
انضباع الصدوق للحارس مطلقا لان المدرك بما يبرز امدق من علمه قد رجع الى الحس الاضلاع قال ابو ايوب قال من ان النفس تبت الى الله
فانك تكلت اصغر من المرنى على ما عليه المرنى في نفسه بمعنى انما قد رجع الى الله في نفسه كذا اصل مقوله باطل الا ان الله قد رجع
بالمشاهدة لا بالاستدلال كذا البصير عندهم انضباع الصدوق في الملة واختلاف مواقع الصدوق منها باختلافها من انظارها في حقنا
الصورة غائبة في حق الملة يجب بعد في الصورة عنها وكان ذلك البعد بحيث لا يفي بريق الملة والوعود في الله **في حقنا** النبوة فيها نبوة داود وسليمان وعينها والملائكة وبجانبه نص
المرة انما صابغى معلقة لا كان بل هو موصولة في عالم آخر متوسط بين الخلق والنام والتعلق انهم في الملة انما في حقنا النبوة فيها نبوة داود وسليمان وعينها والملائكة وبجانبه نص
هناك ولها مظاهر كالمات والظواهر والاشياء في حقنا النبوة فيها نبوة داود وسليمان وعينها والملائكة وبجانبه نص
له فخر شيق ان يذكر بعينه فلو كان محفوظا في بعض قلوب بني البشر عند مع الفحص الشديد بالباطل في عدم عمومته في حقنا النبوة فيها نبوة داود وسليمان وعينها والملائكة وبجانبه نص
الساعة في كان الكليات محفوظ في الملة انهم جندنا ان يخلق بالحق استعدا استعداها من الخلق في حقنا النبوة فيها نبوة داود وسليمان وعينها والملائكة وبجانبه نص
اشارة النفس اليه الى ان لا يكون الا في حقنا النبوة فيها نبوة داود وسليمان وعينها والملائكة وبجانبه نص
امور يتق الله ليست تقوى في بعض القوي اليه في حقنا النبوة فيها نبوة داود وسليمان وعينها والملائكة وبجانبه نص
التي تفتحه تعالى هو الذي خلقكم من طين الانسان مخلوق من الخلق واما تولى من اللذم والدم اما تولى من الاذية ولا
اما جوارية انا بانية فان كانت حيوانية فلها في قوله للحيوان كالحا في قوله الانسان الذي يكون بانية فالانسان مخلوق من
البانية لانها متولدة من الطين يكون هو ايضا متولدا من الطين كان بعض الاطراف مهيوة جارية وكانت تفتحه في حقنا النبوة فيها نبوة داود وسليمان وعينها والملائكة وبجانبه نص
المهيوة الى ان حصره الوفا في حقنا النبوة فيها نبوة داود وسليمان وعينها والملائكة وبجانبه نص
ولما روى في السبا قطعت على عتدي من تعلقها شغل انت وحياض الوفا بيني وبينها فجادت بصل من لا يفتح الوصل في حقنا النبوة فيها نبوة داود وسليمان وعينها والملائكة وبجانبه نص
نظرة في حقنا النبوة فيها نبوة داود وسليمان وعينها والملائكة وبجانبه نص
التيان والهاات بهر الداء فقلت وفيه المصالح وامت خليا القهار وحلول عقدة الغفلة وزرعها ملائح الخلق ومن كان قوا منكم

راى نون الحكيم رجلا على ناطى الجرم وما حزنوا يتلف على الدنيا قال له يا نون ما لك هذا على الدنيا لو كنت في غاية العنى وانت ملك على الخلق
وقد اكثرت بك البسطة واشتيت على العرق اما كانت غايه مطلوبك النجاه وان بقوتك كما يملك قال نعم قال لو كنت ملكا على الدنيا
والعالمين من مريدك اما كان مريدك النجاه من مريدك ولو ذهب جميع ما يملك قال نعم قال انت ذاك العنى الا ان وانت ذاك الملك
فستل ارجل بكلامه **من كلام امير المؤمنين عليه الصلوة والسلام** والله لمن ابيت على حب العباد سدا واخره الاضلال مصفا
احيا لمن اتقى الله ورسوله نور الفهم ظلالا بعض العباد ونما صبايتنا من الخاطام كيف احلم لنفسى من الى الدنيا فويل
في الدنى حولها والله لو اعطيت الافا ابره السبعة بما خلت الاكها طمان اعصى الله في غلبه اسلمها جلب شعوبه ما عقلت وان
ديا كره لاهول على من وزقه في خم حراة تقطعها ما اعلى ويعم نفق ولذة لا يلقى يعوق بالله من تبات العقل ويضع الازل اذا يستل
يكره من مطلح الحب الا الاقار والخالق وكان صديق الصدور من غاشرة الخلق مسترهم فانما انظروهم كان كنفه في جماعة جمعها
بالدين منقذ بالقلب المستقر ويعوقه الذكر وحلاوة الفكر **حكاية ابيهم عليهم السلام** نزل من الجبل فقتل له من ابن ابنته وامر
بالله ووقى ان يوصى على نيتنا وعليه السلام كلمته تعالى مكث دهر لا يسمع كلام احدهم لنا نزل الاخرة الغنيان وما نزل
الا ان الحب يوجب عذوبة الكلام المحبوب فيخرج من القلب عذوبة كلام ماسوا بل ينفر منه كالنفر من النار والله ملائكة للفر
من غير الله بل كما يعوق من الخلق به يكون من انقل الاشياء على القلب قال عبد الواحد مررت برهب فقلت رابع لعل عجزك اذ
تقال هذا الوقت جلاوة الوحده لا تسحقن اليها من نفسك قلت رابع ما اقل ما يجزى في الوحده قال الامة من عدالة الناس و
من شرم قلت بالهيب خذو والعلم حلاوة لا تسبق الله قال ذال صفا الوود وخلصت العاصلة قلت تصفو الوود قال ذال الصغ
الهم فصار متناجدا في العاكة ومن كلام امير المؤمنين عليه السلام قوم يحرم بهم العلم على حقيقة الامر باشراد روح اليقون
واستقام ما استقر للمتقون واستقام بما استوحش منه الجاهلون حصون الدنيا ايمان اذ ابحا مغلقة بالملك الاعلى والمغنى
الله في ارضه والدعاة الى دينه والطريق الى ما للنفس فيه هوى يتم لها مع المحبوب ميدان عن وعيا من الله عنهما قال
الشيخ صلى الله عليه وآله اكثر في ذكرها دم اللغات فانك ان ذكرتهم في حقيق ومعه عليهم فترسم به فخره وان ذكرتهم في غنى
عليكم فترسم به فاشبهه فالنبايا قاطعات الامل والى الدنيا مديات الاحال وان المومن يوم من يوم قد مضى احصى عمله فتم عليه
ويوم بقي لا يورث له لعل الله ان العبد عند مزيج نفسه مع اول الله به يرى جزاء ما اسلف وقلة غلامه ما خلف فلهذا من الله
او من منعه قال الشيخ صلى الله عليه وآله لا تسبقوا الدنيا فتمت عطية المؤمن بغيره الميزون بها يجي من الله ان اذا قال العبد
الله الدنيا قالت الدنيا لعن الله اعضا نازية قال على عليه السلام قصر ثيابك فانه ابقى وابقى وافق نيل العال جلا طول الوين
صندان ما اجتمعا لمر في قرن انك تطلب غرضا فادع طلبا او فارض الدك والخير لعلك **قال الامام في** ذكرك بعض العباد ان
المغاطس لغير مستند لا يكون من لهما على نسبة الاعمال النجاسة وكون مزاج احدنا على العبد الفكر والامر على العبد الاكثر قول
خيال لطيف لكن لا يسهل على العبد فاننا هذا المغاطس في المغاطس وكان عندنا قطعة ففقطها قطعا ففقطها قطعا ففقطها قطعا
ان القطعة الصغيرة تغرب في القطعة الكبيرة والقطعتان المتساويتان تغرب كل واحدة منهما في القطعة وهذه الحجة يفتنى الى كبر
والاجابة لما ذكرنا فاننا جمل المغاطس الواحد يغرب بعضها بعضا ولا اختلاف بينه مناجيب الخج وقد يبين ان ذلك كين الاجزاء
العصبة المازجة في الصغير والكبير على تلك النسبة وهذا النوع باطل لان الصغير على ان يكون من الصغر ضد الكبر والى
الامر كونهم ما قوم ليرسم لهم جميع مراتب الصغر وايضا القطعتان المتساويتان متساويتان في عداجله الصغرى والى جبر
كواسمها الى اخرى ولو كان العدوان المتساويان يفيدان هذه الخاصية لوجب الخ الى الاعمال المتعاقبة **قال الامام في** جمل الخج
من كثر قومه يوم يفسح برى تخليد من الذنوب ويورج حول الى عالم الغيوب بعزم صادق ورجاء واقف وهذا كعبا كثر
مولد كبر جميع علم عجزه على الجاهل والجاهل من عذابه وقد طلب منك العود مرارا عدت وانت عجز عن الرجوع اليه منه عذوبة
مع انه وعذبه ان جعلت اليه ولعلت اليه بالعفو عن جميع ما صدر عنك والصغى عن كل ما وقع منك فقم واختر الخيلا وطور

ثوبك وصل بعض القاصص وابتها بئى من التواكل وليكن تلك الصلوة على الارض تجتمع وضوء واستحياء ولكسا وبكا فاقه فقام
في مكان لا يملك فيه ولا يسمع صوتك الا الله سبحانه فاذا سمعت تعقيب صلواتك وانت خرم مسعى وجل راج فراق الدعاء الماتع
زين العابدين عليه السلام اللهم يا من يرحم من يستغنى الذين يترفع ويحلك على الارض واجعل القرب على اسك منج
الذى هو اعز اعضاءك في التراب يرفع حارة قلبه من صوتك وانت تقول اعظمه الذي نعت بك فليصغر العفو عنك
تكره لك وتعد ما ذكر من ذنوبك لانما نفسك موبخا لها بالحق عليها نادما على اصد منها واولا على لك طاسة طويلة تفر
وارفع يدك الى القرب الريم وقال الحق عبدك الموقر رجوع اليك عبدك العاصي رجوع الى الصلح عبدك المذنب اليك بالعذر والحق
الاجم والكره لا كبر من فترت عن ذنوبك وتقبل الدعاء الماتع عن زين العابدين عليه السلام في طلب النجاة وهو الذي اوصى
يا من لا يصفى الفتاة من الماتع واجهد في قبح قلبك اليه وبقا لك بكيتك عليه مشعل في نفسك مستعد للود والرحمة فترصد
سجدة تكثر فيها البكاء والعلو ولا تخاف بصوت عال لا يسمع الله تعالى ثم ارفع راسك وانقا بالقبول وتعايل بالمسألة
رزق الله تبارك وتعالى الحق من جميع الذنوب والخطايا والعقوبات مضى من نيتنا وفتح اعمالنا القاب من نون الله
اليوم الاخر فيقل خيرا وقلصت راعى الاربعة من فضة واثوام الغضب هيك تجارب فاقصص بقيدك خرج من ثيابي
كنت ختم نورا زكمت من اذن منوت وكبر اكشنته كد ميان من طست قال العلامة في النجاة الاشياء ان انوار سائر الكواكب انما
كانت من الشمس يظهر فيها التشتات البديرة والهلالية باختلاف وضعها منها كما في الفرق الشاخ الاجل المؤلف من جلافة
لعل القابل بان يرها من الشمس وقول بقوله الشمس اعماها لان المنير وجهها المقابل للشمس في القمر فلهذا الكواكب
عليه تامل في صاحب النجاة فان قيل انما يبين هذا في السنين لا في العلوية لان وجهها المقابل لناهو المقابل للشمس بخلاف
لا يقابل لو كان كذلك لا تخفت في المقابلات اذا كانت على نفس المنطقة لانها لا يصل اليها فقلت العلوية اذا كانت على
سنت الراس غير مقابلة لها ولا مقابلة ليركن وجهها المقابل لناهو المقابل لابل بعضه وزم ما قلنا فان قيل انما يري حالها في
طرفه ليعرجم الكوكب في النظر فظهر من المبدأ المقادير متدورا فلكا كان كذلك لوقى الكوكب في نفس الصغر منه وهذا
اتفق كلام صاحب النجاة قال الامام الرضا الغفران منطوق الحكم كمالها عليها وعلمها كما قال جيل وعلا كل شئ احصينا وفيه مبدى
ليس يظهر ذلك الا للخاصين وما من ربحان ودليل وتقسيم وتحديد في العلويات والمعدية الا لو كان الله تعالى في
تعالى على عادة العبد دون رقاب وطرق الحكماء والمكاتبين لا يربا حتما ما اشار اليه سبحانه بقوله وما ارسلنا من نوح الا بالبان
قومه وانشا فان المائل الى الحق المجاهد هو العاخر عن فاعله الحق بالجليل من الكلام فان من استطاع ان يفهم بالا ففهم الذي يفتنى
له يخط الى الاق وقد ورد في القرآن العزيم في صوت جليلة ختمها كونه خفية ليعلم العاقل من جليلة ما يقنعهم ويقوم الخس من
ما يربو على اذنه فهم الحكماء على شئ من هذا الوجه كل من كان خطه في العاقل او كان نصيبه من القرآن ذكره ولذا لما ذكر
بجانبها من الاضافة الى الامور الهامة والى العقل والى العقل والى العقل والى العقل والى العقل والى العقل والى العقل والى العقل
علم الاولين والآخرين وانما السائقين واللاحقين وفيه تخلي للعبادة المؤمنين وهو جليل الله المدين والذكر الحكيم المولى
المقيم وهو الذي يدفع به الاله ولا يشيع منه العلماء لكن مما سئلوا لا يفقهها الا البصائر الجلية واطلاها ثمان لا يظنها
الا الامورى الذكية انه لقان كبره كاسته الا المظهر في الله والقبول لو كنت ساعة بيننا فينا وشهدت من كبره فودعنا ايقنت
من الموعود حدثا وحدثا من العبد وموقعا **فيهم من الشاوي** عند قوله تعالى وهو الذي يقبل التوبة عن عباده ما صور في قوله
يقول الحق جمل احدان السوء وقرا الشعر بحمائية البقرة التي لا تفرقها الذنوب والخطايا وبذلك الاخوان اخوان والاخوان
وبالبيعة بقة ثمة بكثرة الذنوب والبكاء عليها سلفه والاسف على ما صنع من ايامه ولا يفرقه حسرة ما فرط وهو في المطال لا يفرق
نفسه من حلال عذاب وسخط **قال الامام في** شرف من لا يفرق بين الاخرين في خطيئتهما وهو على ناقه العيب وانما السائق للوفا
على غيرنا كذب كان الحق على غيرنا واجب وكان الذي شيع من الاموات سرفه على الايام والى الجحيم يوم يجمع احداهم وياكل زناهم فقام

في خلق الله عليه وسلم قال في هذا القرآن من يدخل النار لم يكن قبيل فقال رجل من الكهنة يا رب الله قال لا
 ليس الصوفى ولكن الله تعالى في هذا القرآن من يدخل النار لم يكن قبيل فقال رجل من الكهنة يا رب الله قال لا
 من يخلق الله عليه وسلم قال في هذا القرآن من يدخل النار لم يكن قبيل فقال رجل من الكهنة يا رب الله قال لا
 في جبال بيت المقدس كل عام مستوحش وكل طائر من طيور الجنة يزور كل يوم في كل طائر من طيور الجنة
 الحائك قال لا يا رب الله تعالى في هذا القرآن من يدخل النار لم يكن قبيل فقال رجل من الكهنة يا رب الله قال لا
 وقنا في صياح الشهاب دوى عبد الله بن جعفر وهو يركب في درم فبذل له اتماكس ودرم وانشأ في جوفه بلجج فقال نعم
 على جوفه وهذا عبق الخيل قال الربيد لسكين ماله حاتم مبال الملوك وعندهم الاطباء لا تظلم اعمارهم وانشأ يقولوا عاكر
 فقال المسكين لان الملوك يعطون انفسهم حلة فياكلونها وازا قنا تباينا من خوت الارب فاكلها شيئا فشيئا فبقى حتى نسيها
 فغيب من جوفه واعطاه عشرة آلاف درهم فمات عليه ايام حتى مات فقال الربيد جملته من غلات **تعلقا** فاصطلاصه في
 لا تلبس الا لثما ولا يوجد الا مع الصقور وسمى العنصر العظيم والقصر اصطلاحا كل علم ظاهر يصون العلم بالعلم الذي هو
 عن الله كالتدبير للطريقة والطريقة للحقيقة من لوصف حاله وطريقه بالثبوت فندحاله والتم طريقه هيا ووسعه
 ومن لم يتوصل بالطريقة الى الحقيقة ولم يحفظها بها فقد خسرته والتم الى ان ينفذ في الامارات فابطلها ريت في بعض النسخ
 ماصوته من كلام امير المؤمنين عليه الصلوة والسلام في ذلولة بني العباس ملك بني العباس في اعراسه لوجع الزند
 والديلم والند والهند على ان ينالوا ملكهم لما قد طار من يديهم حتى يشهد عنهم مواليهم وارباب دولتهم ويصلط عليهم ملكهم
 جمهور في الصوت تاتي عليهم من حيث يدعونهم ولا يرونهم الا في ارضهم لا يرونهم الا في ارضهم لا يرونهم الا في ارضهم
 حتى ينظر في دفع ظفر الى جوف من عترتي يقول بالحق ويعلم به قال صاحب تاريخ ارباب ذلك هو كذا كان جنتهم من ارضهم لا يرونهم
 ابتداء ملك بني العباس فان اولها اخذت البيعة في خراسان بسوى سلم وحكاية قبل هذا كان المستعصم العباسي شهيد واوله
 بقوله ثم دفع ظفر الى جوف من عترتي يريد به الهدى والنظر في وجهه قال في نهج الحق سبل الخلا والكوفة والشهد من القتل واوله
 بعد الخلفاء لا يورد بعد ذلك كناية الى السيد بن زياد والفقيد بن العزى والامان قبل فتح بغداد فظلمهم فحافوا بعض الله والند
 خاصة فقال كيف احدث على الكانية قبل الظفر فقال ان امير المؤمنين عليه السلام قد خسر بك فادخله في بعض العزى وهو
 على الميراث شمر على الله السلام بالسائل مع كونه في صلوة مستغفرا والاقبال على الله بكنية فانه يبقو ويشرب كانه يسكر عن
 ولا يله عن الكائن اطاعه مكر حتى يحكم من فعل الصلوة فهذا افضل الناس **الحديث** بعث الى الامام والاسود الى العرب العجم
 الغالب على العزى العجم الياسين والحق والاراد بالجموع اعدا العرب وقيل المراد بالاسود كناية عن الجبن بعد قوتهم
 والاحمر من الاسود والاسود في الارض بالصف حارة باره الباطن وفي الشار بالسكر ولذا كان اسماء العيون والادار
 حارة في الشار باره في الصيف وقال خلف ونسب في ذلك لان الحارة والبرودة هب كانهما من الاسود في الارض وتواها لم تروى
 الجبال الحبسة والادنة وغيرها فاذا استولى على ارضها لم يرد الى اوطانها والعسكر والشيخ الزبير في هذا الكلام بان
 الحق بالبرية عرض واستقالا لارض من موضع الى موضع حال في ذلك لا يختلف حال اطن الارض في الصيف والشتاء وبره او كثر
 يتبدل فيقوم ذلك لانه في الصيف قبل الحار على ارض البين فاذا اشتهوا باطنها ولبسوا مثل حمار الظاهر بسود
 الشار والعكس ويشهد لذلك ان يارد للجد اذا دخل الحار والاقبال على الله فانه يتخذه فاذا استخفى جسد بهي الحار استبره وروى
 هذا الكلام انما هو العيون يخرج منه البصر في الشتاء وفي الصيف وان الماء في بعض الغار الغارة واللبا في الصيف في الصيف
 وان باطن الارض يستبره في الصيف فانه يستخفى لئلا يخرج بذلك من قام في باطن الارض ويوما ولبنة من عيران يخرج الغارها
 وجعل في الارض اجزاء باره مائية وحارة وخالية فاذا استولى على ارضها لم يرد الى اوطانها والعسكر والشيخ الزبير في هذا الكلام بان
 ونحوه فيقوتها في ارضها اجمع الى الباطن فقط لان تاثير الفوق الواحدة في النسخ القليل اليسير واسهل من تاثيرها في العظم الاكثر

ما يستره من كد مائة وثمانين لكان اذا استولى على ارضها لم يرد الى اوطانها والعسكر والشيخ الزبير في هذا الكلام بان
 فاستغوا بالعبث من عبده ولا استغوا سواد الوجع في الدارين هو الفناء والله الحكيم عجب لا يوجد لاضيقها هو اهلها وادارها
 وهو الفاعل الحقيقي والرجوع الى العدم الاصل في الله في الاصطلاحات واذا اكمل الملقح من عمن خشيت وهو الذي لا يخفى على عترة
 الخربات فانه متاح عنها ولا يخرج واذا رأى الشيطان صورة وجهه شيئا وقال قديت من لا يصنع **ما بين الجاهل** العلم لا يورث
 وسواء في جملة تقيم مالت الرب والعلوم وانما يسو يعلم انه لا يعلم **تعلقا** اصطلاحا فيخرج من العلم عن الشيخ الى طالب الحق
 القلوب انقال الافلاك تدور بانفسه آدم ونقال ذلك ايضا عن الشيخ العارف الشيخ محمد الدين قال الشيخ في الجاهل والجاهل طبع
 لله تعالى انتمى كلامه قال بعض الحكماء اذا كان مثل الذباب في الخسافه حيا فاما المانع من كون مثل الشمس والقمر في بطنها
في الحديث ان الله تعالى وعادى احب من العقول كما احب من الاضواء لان الله لا يعلو على طوبى كما تطلو بانه بعض الاعراب الصغر
 لا يجتمع احرار في ارضهم بل جسد ماعلامه الظاهر بالامور المطلوبة المستصعبة قال ملائكة الطلبة الحافظ على الصبر في النار
قال الحق الطوبى من خرج الامارات انفس الامويين جميع بالحق ايجادا جزاء عذابي ثم يجعلها اخطا ويرفعها بالحق المودة
 مادة الخبز ويجعلها مينا وتلك الحق تكون صوت حافظة لمراح الحق كالصوت العونية في انما يتركها في الارض بعد استبدالها
 بكتبتها هناك الى ان يصير مستعدا لقول الحق كل يصدر عنها مع حفظ المادة الافعال النبائية فيجرب الغد ويضعف الى الله
 فيتمها ويكمل المادة بترتيبها اياه قصير تلك الصلوة مصدرا مع ما كان يصدر عنها لطفها افا جبر وهكذا الى ان تصير معدة
 لقول الحق كل يصدر عنها مع جميع ما تقدم الافعال المولوية ايضا قصد منها ملك الافعال فيتم اليدين وتكمل الى ان تصير
 مستعدا لقبول نفس باطنة يصدر عنها مع جميع ما تقدم النطق وتبقى مدبرة الى ان يجل الايمان **في الحديث** عاكر في نكاح
 الى الصب فقال اخرج النينا يا حشر فقال له بيته يوق الحكم فقال الانبياء وجدت في جوفه قال جوفه فقال انما عتبتها
 قال نفسه في جوفه قال في اولى الحطة قال ايا دحا طرد والفاطمي قال ثم انصرف نفسه قال ان حكم بينا قال قد كنت وهذا
 كلها صارت مثالا **في الحديث** لا يجوز ان يكون منة الانسان انية وان كان هو انية ولا يرضى بهم الحوانات الميتة وانما
 عاقبة الموت بل يرضى عن جميع قواه على نيل اللب في الاخرة فان الانسان ان كان قد خسر في الدنيا فهو عظيم بالحكمة شريفا
 والعقل اعظم والحق من سائر الخلقات وهو الجوهر الرئيس المستقر على جميع امار الله تعالى والانسان وان كان عاكر في هذا العالم
 الحسن حاله الخارج عن كينونته في ان يرضى به جميع همة في تحسينه وان لا يستكثر من المزين والبار فان المال بعضه لا فضل له
 هم الذين يصيبهم الموت في الخارجة بقدر الافضاء **قال الربيد** لا تقرب على جسدك فتنفس عاكر ولا تقصير عليهم ففهموا من ذلك
 ووسع على قومك في الرجا اوقع عليهم في العطاء عمل بعض عمال اخرين في بعض السنين ثم اثاره الفقه رزم نادرة على عاكر في الخارجة
 فالفقه ذلك فقال وجدت في ايديهم فضلا فاحدبهم فقال قدوا هذا المال على من اخذته فان ذلك في ذلك كمثل طين
 سطحه يترسب في السوت فونش ان يكون نصف الاناس ونقول السطح مسرع في خراب بيته ومن كلامه جسد البلاء بعد الموت هو ولا
 يعرفه ما ولا يعرفه ولا يعرفه كانه لا جسد جسدك فام رجلين من بيته وماله وكان يقول لهما اذا زعجت في كبريتك
 ويتوفى فقال لهما وما ارضيتم فسمع اهما الملك اتية فاما كذا جسدك فام رجلين من بيته وماله وكان يقول لهما اذا زعجت في كبريتك
 وانظر لفسك **استعمل المشي** **في الحديث** على خراسان وكان بين الفريقين فانه امر في فلاة فلم يزد حتى فقات له اندى امره في الدارين
 المؤمنين قالوا قالت ليظهر على سائر ارضه لان الام لا قال بعض الحكماء اذا وكرت ولاية فادركت من ولايتك فاما
 فتسليما ابلج خراسان ونفان واخص قوتهم بلما لا بالولاية **قال النصوص** **في الحديث** وما يجد صدقة القليل اجمع كدك وتعدك
 بعض المبدع ولكن لم يلج له علة يعرفه فينبه ويدعك اختلفوا في ان الانسان هل يكون تغيره فاما لا قال في الامور والاشياء
 العلوي والافلاك على الاول ويعضده قول النبي صلى الله عليه وسلم علم اخلاكم وبعض الامور على الثاني وعليه قول بعض الحكماء
 داه دولة يستلج على الحارة عيت من ولايتها **في الحديث** **في الحديث** لا يعلو على السلام وكل طرفة طرفة وليس لخلق ليس له دولة وقال الربيد

نفسك وبقيت الفكرة وانجزها فاعلم عليه فان تجرئت والا فخرج بها الى غيرك فاعلم بها لئلا يطلع مرآة الى راضة
اربعه لا يجوز دخول الاحقة الا بعد اثباته الاول تهذيب الظاهر باستعمال الشرايع البديعة والافعال الملهمة الثانية تهذيب
الباطن عن الملكات الدنية وتفرض انما التواضع عن العوالم العلوية وثالثها ما يحصل بعد الاتصال بعالم الغيب من تخطي النفس
القدسية فاعلم من شوايب التنكيد والاولها وما ينبغي عقيب ملكة الاتصال من ملاحظة الجمال والجلال وقصر النظر على الكمال
المقال قال العلامة في شرح حكمه الاشراق ان حكمه الفرض بالموت باصديق احدهما نور والاخر ظلمة وهو نور الى العجوب والامكان
فانه مقام وجود الطيب والظلمة مقام وجود المحكم لان المبدأ الاول انما احد ما نور والاخر ظلمة لان هذا الاصل فاعلم
فقطلا فان من يتأخر عن العلوم الحقيقية ولذلك قال الشيخ صلى الله عليه وآله لو كان العلم في الدنيا سائلا له رجال وقادري
نقال هي من ذلك وليا برئى ويرى من آل يعقوب اية قالوا انما سأل به فلا يورث علمه من يورث ماله فان علم الدنيا هو
عند الانبياء من ان يتفقوا عليه وكما استشهد امير المؤمنين عليه السلام جاء ولده محمد بن الحنفية الى ابي الحسن الحسين عليه السلام
وقال ابو مسكنا من لي فقال له علمت ان اباك لم يتجلف وديارا ولا دوتا فقال له اياها اطلب مني في العلم فاقول اياها
من لك ما يمكن ان يعيه وعليه جري قوله صلى الله عليه وآله العلماء ورثة الانبياء **كان شقيق الشيخ** في الامور كبر الامور
فاشرفه ودخل الى بلاد الترك ومعه اهل من اهل العلم الذي اشتهر به باطل وانظر الى هذه الحلة خالقا ليس تله في هرون
كل شيء فقال له ان قولك هذا لا يوافق فعلك فقال شقيق وكيف ذلك فقال عمت انك خالقا لا توافقه فاعتبت السيرة لاهل العلم
فلم اسمع شيئا من هذا الكلام رجع وقصص في جميع ماله وكان له العدا والزناد والافراد من اهل بعض ارباب عجب
فايق الحسن وكان الماسرأب وهذا على الشق فيمن هو الحسن مع ابيه اذ امر اهلهم فقال ابو يعقوب مثل هذا ما كنت تملوا فانت هات
يقول ابو يعقوب عليه السلام لم يكن قوله فقال لو عشت هذا مالا لك اناس هو له فضا وحش ليس يدي ليرى من قوله **وعلى**
الشيخ على الشرح اربعة احدها ان النفس الفاضلة ليس لها الا ابتداء المعاني في كل التبرير شيئا باستخراج معناه بالفكر وثانيها
ان التبرير لا يشهد مع حقيقة الطبيعة ولا يرتفع به من الشبهة والثالث ان النفس لا تليق بالجميع الا بوجه واحد والتبرير في جميع كثيرة وعلى هذا الوجه
حذف اجابة الشرط المتقدمة للثواب والعقاب في قوله تعالى حتى اذا جاءها فاضت ابوابها وقوله تعالى ولو تراءت فقلوا ان
ولديها ان الذي يضرها يضر على الاخره بخلاف التبرير في فان ابن آدم حرص على ما منع ومنه قوله صلى الله عليه وآله لو منع انما
عزفت العزة لفتقها وقالوا وما معنا الا اوفيه حتى وقول الشاعر دع عندى فان الدم اعرا **العلم** واجار بهول الغم الى اولى عينا
منه علم ما شئت على يدى شيخ بيت اذا فصلت على بالافلاس بيت كيت الصالح بعض اصحابه يعاين من عندك ككافا اعترى على الشبهة
اعترضوك كانا هو اعتدوا بخصاره فلا الذي يفتى عن برد الثياب **كان الشيخ** اذا اقرب الصبح قال الشيخ
بناشتم هو الموق قبل ان تقصص عذرة ويكون انفسا هامة **في الكلي عن ابا عبد الله** ان قال لبعض اصحابه اليه من اهل فارس
غلام من غديته واسمعت قولها اذا ما عنت الياس لينة الفخاذا عرقها النفس الطبع القدر **قال الشيخ** انما تترك حكمة فقال الشيخ
فليس **الشيخ** **الشيخ** ادركت بالخير والكمين ما عجزت عنه ملكي حتى وان اذ حثله لما لم اسوي كفا في ربي والدم في ملكي لم
قد قدوا حتى عرفتهم بالسيف فانتبهوا من نومته لرحمتها فيهم لحد ومن روى عن ابي جعفر في رضى سعة فام عن اهلها بها السيد اقول في
الكواكب ثلاثة الاولى ان الكواكب كلها مضيئة بذاتها الا الشمس فان نور مستقر من الشمس انما في النسخي انما هو النسخي وما
سواها مستغنى منها الثالث ان الثواب مستغنى بذاتها وما عدا الشمس من السائر مستغنى من الشمس فان احد من جهل المعروف
ابن المديرا داموا لحد اشكر بشعره على حيلة الغلامين له امضيا الى الجحيم ولما رآه حتى جعل يابى ركة قال بعض ارباب
كالصغير يجهد في ان يرق ما في كبد من التوبى كان للعلماء جليل الله الهوى غلام فقال له قدس وكان تركى النسخي به فتر فاسل
لحق ليدعها يعود وكنت معه اليه هذا المطلع مرده الى كبره حتى ياتي به كفت تركى في الجحيم واصله معه توبى وافت برش
روى عن ابي جعفر في رضى سعة فام عن اهلها بها السيد اقول في الكواكب

انما هو
الشيخ
الشيخ

القدر في جبل الطبيعة اذ الله تعالى **الحاصل** ان الانسان يكامله واصطفا من بين الموجودات بخلافه كما قال تعالى لا تجعله
عليه القطر في خلقه والقبية با وضاعة لان الحكيم لا يستغنى عن الجاهل ولهذا قال النبي صلى الله عليه وآله خلق الله
الله يقول العنفة هي الشبهة بالله ومن لم يكن انسانيته بالعلم وتبرير عن سائر الملكات بالربنية لم يستحق ان يكون له عالم خاص
ويجعل في يد القدرة فيها وتصبرها لانه لا يمكن من امضاء من المستغنى عن طبعها وبقية الخلق في نظامها ولان انما يتم به علم
عمل وبما بمنزلة الصورة والمادة فكما ان وجه الصورة تمتع فذلك حصول العلم بغير عمل صانع ووجود العمل بلا علم محال كما قال
امير المؤمنين عليه السلام العلم مفروق بالعمل فمن علم **قال الشيخ** **الدفع الصافي** في بعض رسائله ان العالم بان الاصطلاح
على الله لا يجوز تكفيره لانه متمسك بقوله تعالى كيت نفسه الرنة والقائل بان لا يجب عليه فقال في انما هو بلفظ الاعيان حية
من معلول رب الارباب لا يجوز تعينه لانه لا يملك مسائل المتأخرين والقول الفضل في هذه المسئلة ان لا يرد هذا الدار الملك
القدر بل يجب ان لا يرد ما هو شرط لانه مخالف حكمه وانت مع كونا عاجزا جاهلا حتى لتسكت وراغبين خلقه فاحصا
روفا لاصحابك وعرة لتمامك ومجرب لعمرك ومجربا لجهلك العاليية وبينا للرواج العطر والاشربة الطبية ومجربا للادوية
المرق والاشربة البتة ومجربا للخبز ومطبخا للخبز ومجربا للخبز وبينا للرواج العطر والاشربة الطبية ومجربا للادوية
تؤمن بعض غلامك لملامتك ورافقتك ومجربا للخبز ومطبخا للخبز ومجربا للخبز وبينا للرواج العطر والاشربة الطبية ومجربا للادوية
المعزوة والطعام واشربك واشربك لملامتك ورافقتك ومجربا للخبز ومطبخا للخبز ومجربا للخبز وبينا للرواج العطر والاشربة الطبية ومجربا للادوية
وبعض كحيرة الدواب ولوا عرض عليا احد بانك لم يربيت هذا المقام للدخان ولم يجعل ذلك المكان مصفا للقاء ذواتك ولم
هذا البيت من الادوية والمره وهذا جعل كل بيت من الدخان مبيضا مقرونا تطبيقا مطيبا بالرواج الطبية ولم يجعل خلقك الغلابي
مستغنى عن الطبع ومزاولا القعود وظلامك الغلابي بالكنس والافان ولم يربيت ذلك الثياب اللطيفة الفاخرة وذلك لئلا يظلم
القدرة وهذا جعلت لكل النعمة والجمالة لتعك من قلة عقله وسخافة رايه وقاية عقله عما لاحظته لنت وقصته لنت
انما استعملت غلامك فيها هو الايق باستدراهم والافاق صياحة واليك الاصح بحالهم وحال الدار على بقتضيه الحكمة وصالح
حال الكل من حيث هو كلفانه هو مطبخ نظر الحكيم للخلق والعلم المطلق **من كلام بعض ارباب** ان فروع الايام خاتبة في انما تظن انها حية
وان شجاع الدنيا صانعة في انما تظن انها حية وان طوع الاما كاذبة في انما تظن انها حية وان طوع الاما كاذبة في انما تظن انها حية
والابصار جميع للجملة فكل تروق في فروعكم الانثاء واليه يهتدون في جموعكم الاما كاذبة في انما تظن انها حية وان طوع الاما كاذبة في انما تظن انها حية
الخط والمعاشر من المزايا لكانت عتبت بهم والله المجود العاشر وتبرنا عاشر امادات البوار وخلق من شياهم المشاهدة
واختطفهم من الموق عبان كواسر وابنتهم لفر والمقابر اليوم تيل المرق وكنت الضامات وتهاك السوات فلو تفتقر خطية
معدومين وانك لستم الا امداد على يد سايه والافان من ضيق الخلق حاله يكرها من كراها عارفا ويقرعها من لم يزلها انما
وقدوا فضايع من جهاد اخرين وخدوا في ضماره بقتضى اليها الاولون والاخرون منعا لئلا يهولوا لادى اليكم سلعوا قطعا
رجاكم في الدنيا قطعا اسق من كراها فيكم من الفرك من هوانه منكم وكثر جمعا في هذا الكلام كذا في لذي الانعام من العنقرض
الموت في السيل القوي الحق **من كلام بعض اعلام** يا هذا انما خلقت الدنيا لتجوزها لا لتقربها ولا لتقربها لا لتقربها لا لتقربها
مجاوب فقال ما اعدت لصواب تلك الغائب الا ان تدب نحو السادة قائل ماله الوفاة وصاحبها ليدن وصاحبهم واستغنى
اخلاقهم وروافهم فالتفتت ما يمكن فاقوات القمار تاه وقلبت في ثنوات اليها هو لم ان صديقي فصدقك فانصرفت
ولا تضعب لربهم فالعز قد مدع من اعظامهم وقول الامام قال الذي سقط في ليط غير الا اهدا اشتغل عن نفسه كما لا تفرش
العراق اذا اشتغل بقة ذهبها من اهل الدين عهدتهم لم يبق الا شامسا وشامسا واذ اضافك في ممالك وحدك في الاما كاذبة في انما تظن انها حية
الوجه **قال الشيخ** انما تظن انها حية في ليط غير الا اهدا اشتغل عن نفسه كما لا تفرش العراق اذا اشتغل بقة ذهبها من اهل الدين عهدتهم لم يبق الا شامسا وشامسا
ونقول للحكيم من الماخذ من الماخذ مع شوا وبها في ليط غير الا اهدا اشتغل عن نفسه كما لا تفرش العراق اذا اشتغل بقة ذهبها من اهل الدين عهدتهم لم يبق الا شامسا وشامسا

بدون الماخذ مستغنى وبها الماخذ بدون الماخذ

[illegible][illegible]

وَالْأَمْرُ لِلْكَافِرِينَ. وَذَلِكَ أَنَّ الشَّجَرَةَ

2

ان يكون خافيا من قهره وقدرته وكالسطوة فانه هي الهيات الموجبة المتعظيم فكذلك يقال يقول ان كنتم من يعطون لك المال الذي
ما حرمون فاني انا الله وان كنتم تعظمون الاخسان والفرية والانعام فاني انا رب العالمين وان كنتم تعظمون النعم والسيادة
الرحمن الرحيم وان كنتم تعظمون النعم فانا ما مالكم يوم الدين **قال بعض الحكماء** لامرأة حسانا يعني النيا خالك ولتنام فقال لبيت النيا
دنيا رايتك بنسج النقط **بعض الحكماء** ولما راق كعود الجلال جسي كايح العكوب فقلت توفى الكرميك فقلت يا نيك الله
والظف من هذا قول الحكم الفارسي ويكف كيمي ككس جفته مكاش جانت مكي وريعت اي صاحب اي كهم كجوجان باخر جهم
نفت كواره ابو عوف بن مروان **في الكافي** عن عبد الله عليه السلام انه قال الرجل اجعل قلبك قريبا بركا وولدا واصلا وجعل
والدا تبعة واجعل نفسك عونا يجاهد بها واجعل مالك غايه تزوها **قال بعض الحكماء** ريت اعرابيا كان يشق امرأة من العرب كان
معزها ما خرجت الى الصحراء فبات قافيا اثرها وانا انظر اليه فوضع حشفته في بويها وقال يا مسومة فقلت لعمري فاشترى ليلها فانا
فتحتك من قوله **كان بعض الحكماء** بن فطره احد ابناء العصر فدخل من كثر في تصيب وفريكان له اليد الطولى حل بالاعمال
من غير كبر ولا تامل ومن شعره ما في مرض واحد لكن يذبح امل من ولدا وكذا اساطير ما في مرض **قال بعض الحكماء**
تبارعت انا وابو طالب في امر وقدرته على كل ما يروى عليه من الاعمال من غير توفيقنا هم فعل القاعا كذا له عنه فقلت ان
شيء لم يدرى من يمل وموضع وجهه منه فقاء اذا غمضت عينك ابصرته وان غمضت عينك لاله وان غمضت لاله فكتب في الجليل
الحج فقلت لا في غالب عالت المسئلة فربا حنة ناله الا ان غمضت التاديل فذهبا اليه فقلت له هذا البيت الثاني في معنى
البيان فما معنى البيت الاول فقال المعنى كل فيه فقلت وكيف ذلك فقال ان النامات تعبر بالعمارة التي الانسان انوار فخر الطول
وان رايه سكر فسر بالهجر والشروع على هذا جرى المعنى في جعل راسه وجله وجهه فقاء قال بعض الحكماء من ذكروا في جود سليمان بن
السلامه وسيرته وسمايته وكانت ولادته سنة ٤٤٢ هـ وتلك الاربعين من سنة مائة قاله صاحب **الاجاز** **قال بعض الحكماء** في كتابه في
الاعزان ما يولد دالة واضحة على ان الخلق من خلق الله الانسان من سوا الاختيار وليس هو من الاشياء الطبيعية ان ينفذ ملكا
امرا لم يجد خلقه من شئ يفرق حنة ذلك نظر احكامنا عرف ان ابا بخرية ابا بخرية غير موقوفة ولا كثر من الناس من لم يملك
غير محزون بل فوجون مضطربون وعلم على ارباب هذه الخلق ليس ضروري ولا طليق وان خرج من الناس وجلسه هذا العا
فوق الحاله سلبا ويعود الى حاله الطبي وقدنا هذا قوما فقدوا من الاواد الاعز والاصدقاء والاحبة من اشدهم
ثم لم يبق الا ان يعود الى حاله المستر والفتن والفتنة ويصيرون الى حال من لم يخرج قط وكذا لك فناء هدم من هذا الموضع
وجميع ما يقبته ما يعز عليه ويحزن له فانه لا محالة يسكن في رزق وول حنة ويعاد الله واعناطه وما الشاير للمؤمنين على الله
اصلي صبرا كاد ام اوفاسل سلوا بها ثم فهو مني عن هذا المعنى فالعاقل اذا قدر الحال الناس للخلق وسابا علم انه لم يخص من بينهم
بمصيبه عربية ولم يميز بينهم بحجة بدويته وان غلبته من مصيبة السلق وان الخلق امر عجز عجز سائر الودات وينبغي
يعلم من اجل من يطعم ويقبل المنافع والعوائد الدينية كمال شخص حصة في حياته يدرون فيما بينهم شانه على انفسها كل واحد
ويجتمع فيما يريدوا ليشتمها غير فاذا انتهت النوبة اليه اطعمته نفسه فيها وظن انها موهوبة له هبة بدويته فلما اخذت من حنة
وغضب فكذلك اصناف المشتمات ودافع الله المشتركة بين الخلق وله غرامه ولاية اسرارها همة على ربه وشاره لا يوليها
والدم والفضيحة على من يرد الودعة اختيارا ويقطعه طعمه وامله عنها بل طعم فيها ونفسيه استودها منه فقد تركه
استغلاب الغار والدم كذا ان النعمة فان قل ربنا اشكر ان يرد العاديات الى العبر بجلب النفس والرضية ويسارع في الاجابة بغير
في غير ذلك عندنا افضل ما اولانا وبيته احسن ما اعطانا والدم من افضل العقل والنظر والفضل الى افضل اليها اني
ولا يمكن فيها شركة المتعبدين والاختلاف لا لا يميزه منا رعايتها بنا ومحافظة العدالة بيننا وبين الجائر والواحد من الاخر
لو كان في الدنيا عيب سوى انها عارية لوجب ان لا ينفذ صاحب الحق اليها كما يستكمل احوال الموقر عزنا عن ارباب الجليل **ما في النفاذ**
في من لا يورد ولا كفاف وكان يدعى النبوة وكان من عجزه انه يضع الدار يريد ولذا اورد عليها الغبار لم يكن فيها خلا ولا ينفذ

سورة
الاحقاف

بعض القوارير من حنة ادرك وكان يحفظ الحفظ المتعبد بغير سطر فاذا طبقت عليها المطر انطبقت عليها **كانت مدة حنة**
وتسعين سنة **عليها الترتيب** مبعوثه من مرقان للحكم عبد الملك بن مروان وليد بن عبد الملك بن مروان
عيسى بن عبد العزيز بن مروان بن عبد الملك بن مروان بن عبد الملك بن مروان بن عبد الملك بن مروان بن عبد الملك بن مروان
ابراهيم بن زيد بن عبد الملك بن مروان بن عبد الملك بن مروان بن عبد الملك بن مروان بن عبد الملك بن مروان بن عبد الملك بن مروان
ما مضى فبات والناس غيب والداثة الخات فيهما **اصح النسخ** في القالة السادسة عشر من جوار النفا بان الله المني الحق الحق
علاقة النفس ليس من جنس محان الاسطفي بل هو قايض من الاجرام السماوية ويرتبط الاجسام العنصرية بغيره بالاجسام السماوية
في قول الحق وما هي شبه في كل عضو وبها يحيى الحيوان والنبات قال العلامة في شرح القافون وفي كلام الشيخ قصرم بن ابي
ايضا حرارة غريبة مساوية غير الاسطفي وهو الحق فان العنصرية لو لم تكن فيها حرارة غريبة حافظة لكانت كالتعفن عند بلوغها
اصح ما وجد في ايام المولى كصفرة من تامة خفاف الناس وقوموا بالله بالدهاء فخر فتح الناس عاد الى الحاله الاصلية فزلت
في ايامه في ايمان فبات تحت الرزم حنة ولان يكون الفان ذلك بطام وجرحان وطيرتان ونيسابور واصفهان وفروكان
وساعة واحدة من يوم واحد في طرقت في ايامه فبقي من قري مصر شئ السويديا حارة وذن كل من طرقت وانفقت بالزمن لبعض
قري اليمن من مكان الى مكان حتى كثر لهم له صورة فانه لا يقبل صورة اخرى الا بعد انقار الصورة الاولى فمما رقتا في كل
بصورة المثبت مثلا يتبع ان تقبل صورة الترتيب او غيرهما من الاشكال لا بعد ان ينزل عنه ذلك التثبوت وهذا حكم من في تتبع
الاجسام كلها ويحسن بخلافها تقبل صور الاشياء كلها على اختلافها من المحسوسات والمعقولات على التام والكمال غير معارفة
الاول ولا تزال دم بل يقبلها على التام والكمال فلهذا ان يقبل صورة بعد صورة ابدنا من غير ان تضعف وتفقد وقت من الاوقات
يقول ما يروى عليها من الصور بل من زواجب الصور الاولى قوة على قبول ما يرد عليها من الصور الاخرى وهذه العلة كما ان الانسان
اكثر علموا ولذا كان انفسه حيا كما كانت واستعدادا للقدرة والاستفادة وهذه الخاصية مخالفة ومضادة لخاصية الحس فليست
من وجوه ان العلم انما هو الكيفية ارسلوا عرف مبعوثه واحفظ حقه وادوم على التعليم لانفس اهل العلم كبر علم بل العجز عن التعليم
عن الله والفساد وانما الله شيئا لا يقطع نفقه ويقيم العلم كلها من عنده والنفس من حصة النعم الباقية والغنى الذي لا ينفك
واعلم ان انعام الله تعالى من العباد ليس بالخط والعتاب بل انما هو بالتقوية والتاديب وانفسه على التماس حصة ضالحة خال الرقان
مقارضا ولا يندم على الدعاء والوفاء الامور انفسه نفس في كفة انشاء الاولان تامة لعل صدق ذلك اليوم خطا املا
الثاني ان تظهر اهل الكتب فيه خيرا ام لا الثالث هل ذات منكم بتقصيل عمل الامور الا في احد فان امور العالم في معرض التغيير والازل
لا يتجلى ايضا عنك من انشاء خارج عن انك لا قد من الحكماء من يخرج من قبل الله من ذلك الدنيا ويقع بمصيبة من فضائلها او
على كالموت فكذلك ان قد ارضى فان الاحوال متغيرة كرسيدنا ناهجا كالحق عاون من شئ يلا الامر ان يلى على السوي لا كن
حكما العقل وحده بل العقول والفعل جميعا فان الحكمة العقلية تتبع هذه العالم والحكمة العملية تفصل ذلك العالم وتتبع هذه
ان تعبت في العمل الصالح لا يبقى تعبك ويبقى عملك الصالح وان قلت لذة مع ارتكابه في الباقي للذة ويبقى العمل الشئ يتبع من حرك
الى تمام يشاوى فيه انعام والحقوق من كذا كبرهنا اخضر ارا دابدا فانك لا تعلم متى الجبل واعلم ان ليس من موهبة جلي وعادة
اعظم من الحكمة والحكمة من يشاوى فكره وقوله وعلمه جازيا يجرى ويجوز عن الشر لا تامين من موهبة هذا العالم وان كان علمه لا
تكون في وقت من الاوقات ولا حصل السببية وسيلة الى اكتمال الحكمة وانما عرض عن الامور افضل لربنا فان ذلك اعرض عن الورد
الدائم اصد عن نفسك عتبة الدنيا والشرع في مرقا وقفة لا ينفك عنها ولا تكثر من المصائب وكن في معاملتك مع الصديق
لا تخرج معه الى ما كذا لا تطالب احدا بالشرع فواضع مع كل احده ولا تخلف له تواضع لانك اخاك فيما تعقد نفسك لا تخرج بالطلد
ولا تعقد على اليد ولا تدوم على فعل الخير ولا تمان احدا وادوم على ما لا تفتد به من العبد والاستقامة والجليل على الخلق وهذا هو
الاملاطونية منجبة ما نقل الحق الطوي في الاخلاق الناصية **قال بعض الحكماء** الكتاب قطعت يده ثم لم تكن ان يشق الماد من بين يديه

سورة
الاحقاف

چاتم

ما صورتہم

وبن وعتاشا لما جئنا صلى الله عليه وآله المأوى بقلبه العتري والى ما بقوله كاد العقران يكون كثر والى ما بقوله
 سواد الوجه والدين انتهى وهذا خلق ما أصطله الله عليه الصفة من سواد الوجه والفتا والله بالكية عين في الفتا
 وجنح ظاهره لا باطنه ولا مينا ولا آخر وهو العقر الحقيق في شرح الحيات يزيد بن عبد الملك كان شديدا استأجره جارية فقال
 يوما فقال اني اريد ان تصف لي يوما اجد قفلا فاحلوت يوم هذا فاطووا عني الاخبار وعينى ولذذا اخوت له ثم خلى اليه
 اسقين وغشيت في طبع عيش فتا ولا جارية حنة فكان موضعها وفيها فقتت ما فافتت فخرج يزيد عليها جازعا عظيما حتى يكاد
 ومنع من دفنها حتى اروحت فاجتعت شافع فوشى الله به وقالوا انها هي جيفة وتكها عيب لا يسقط فاذنه دفنها وضى خلف
 جنازتها وتولى الجارها بنفسه ثم قد على شعين العتري وقال كنت السواد لنا ترى الخ ولما انصرفا وبى نحو القبور والى ما عني
 الصبر بعدك والى ما اجابك بطولنا ولم يصب الصبر فان قطع منك الجوار فانه سبي على الخ ما بقى العقر الى الذي علم ثم
 الاحث عشرين ليلة ومات اأمالا سلفه الا فملا من حفظ ما له حفظ الا كره بين الدين والعرض بما كادت البقية وبعض القوا
كتبه عبد الملك الى الخراج صفى الله فكتب اليه اسرنا لا نكرين وغدا كان قدومه يستلهم البطاؤون فيقتصر منه بالمعروف ويترد
 الغافل بعداده يامن نزلهم القاد طبع قياده في قيل مالى يدل عكم ولكم محمدي بأن كان ذاك الحفا فتداني الصليل **ومن انما العتري**
 قولهم كفت الدعوى ان كفت منية الدعوى واصلا هذا المثل ان بعض حبان العرب نزل بصومعة لهب واخذ بواخه وفيرتقى
 به في عبادة ويزيد عليه بقل عاني لئلا يات له اسرق صلب اللهب وكان من ذهب فاشاد في الفراق فاذنه له وزوده من
 قوام دواعي فقاما ودعا فواله سبحانه الصليب وهذا هم في الدعة لما قال فقال الحاج المذكور وكفت الدعوى فصار ملا وبن
 اسأله ما احسن الليل على الزند القسوة الدرع والطفل والطرب ومن اسأله قولهم هان على الأمكنة الى الدين وهو لا يفر
 في الجول القليل الامام فانا صاحبه والاسر هو صحيح الظاهر الذي قد مر فيهم ومن اسأله خبره الى ان ظلم وهو لا يفر
 لم يفر من الحر واليه ويحسب من بين واصلا ان يقول كان لها حبان وكان احداهما اقرب اليه من الآخر كانت ظفر العتري في قوله
 الآخر ومن اسأله ما فترت طيقته شقين من عبد القيس ويطبق حتى مراد فلو فاقا على قوله صلاحها فاض من ملا ومن اسأله
 يادك اوكنا ففعل وصله ان يجلا الداء بعد الجفن ففعل كان معه وهو لم يحسن كنهه ففعل على الجرح الجرح من ارق ففعل
 المرح فاستأثر برضا قاله يادك اوكنا ففعل ومن اسأله حين تغلبت يدان وصله ان يجلا الى مومة فتفقد طر مناه
 من روى الدار مقلد همله وهي اعدى فلما جمعها فقول بجارية ما حزننا بهذا الا حق ولخذا منه ثلثة دلم ولم يفتن على
 فالتفت الرجل اليها واما في تغلبت يدان ومن اسأله في قوله جاري اهل وصله ان يجلا فخرج بطول حان كان قد وصله الى الجارية
 متسقة فاجتبت وذهب يني خلفها والى الجارية ففعل الجارية حتى اسقطت عن ثامها واذا ما راع ردى كبر المظن ففعل ذلك وكذا
 وقال كرى ففعل جاري اهل ومن اسأله في قوله كرى الطعن فكنت ناسيا واصله ان يجلا على كل ليقبله وكان في الجول دمع ففعل
 الدهر ما في يد فقال له الما لي الى ان راع فقال كرى الطعن فكنت ناسيا ففعل مثلا **قال السطاح** ليس اعصى الهوى ولمع منيت ارك
 خير لثغني عن العلاج بما كره في الخ لا كالمرة الجول حتى يقطع الجوار من ان ساع ويسمع الاذي ففعل رجب الما من لم يصب **قال رابض**
الكار مثل صاحب الدنيا السجبل المورين كثر رجل يصلي جماعة في الصف الاول والمجد فاض اهلوه وهو لا يتجمل بسبب اهلهم في كونه
 سيجوه فقيل للفرار ولا ينفقه ذلك اذ لم يخرج من صلوة الامع التا اذ لم اسلم اهلهم من اكتمات الذين بين العرب بجارية مرقى الى
 عائشة الطر عن الطر يوم الرور ففعل بكما بطير ما اذاجل البعير ما حولى اليه من جعل ففعل عظاما ما كنهه الكلاب كجلا الى من سجد
 رابض يامن علا عاق اعجز به البئر الدهر وابل وليس يود الى البقرة **قال رابض** كذا سكران ادم ادم معيب وفكيب وهو يفر
 ان يخرج منها عمدا صيحا اعجز به ارمي واقطع ما مع تبال ان يصبر همة الاى وعظما ادم عوب عبدالله من جعفر الى انزل فقال الله
 عز وجل عذرا ان يفضل على وعقوته انا افضل على عباده فاذا ان اطلع العادة ففعل على بعض الطغلبين افضل اليك سفة فخرج
 وعصا موسى وما نك وعكلا بعضهم ان رغب في كلامه فاجابوا بك من كلامه سلك بك حقيقة او كره عظم من كلامه **قال رابض** كذا سكران ادم ادم معيب وفكيب وهو يفر

[illegible]

○

صاحب البريد والفاطحة وسكنها موخر الدواعجانية عري

المصيبة
وقت
الطبيعة
مذوق

[illegible][illegible]

كتاب في أصول الفقه

ايمانهم يستنبطون ولما الدين في قلوبهم رخص فراقهم

واذا كانت باطنه كانت فضله وانه لا غايه له ولا باطن **عنه الما** من ملة هذه الكواكب واجلها في جملة هذه الهياكل
متكافاة وقد هامت برأ حكمة مدتها في انشاها في تلك القدر وبما يملك بين النظر انما هي الحمايين بذلك لانهم يدبرون
نفس الناس فاداهم الذين والعلم من قولهم حورية بنى بطنه وما روى انهم كانوا قضاة في فاشاة اهل الله وان كان من
بمعرفه الخلق يفسد من هذا القدر الصنعة المعروفة في العلة قاله الربيع قال جل الشئ اوصى الله النبي
او صار الشاع يقول قالوا نوقد بالحق انهم عينا عليك اذا ما تمت لهم وقاية الملوحة واعلم انهم من الملوك نزلوا
سالم بعض الانبياء وتعالى انك عتبه الله النار في الله اليه هذه خصلة له اجعلها للنبي كيف اجعلها لك **القرن** في
بمعرفه الا في ثلثة موطن الخراج عند الحرب يعلم عند الغضب والحق له عند حاجته اليه قال بعضهم ثلثة ليس فيهن حيلة فخر الله
وعداه في اكلها حسد ورجحانهم في كبله ودمه ينفخ في نفقته والماله في ثلثة مواضع في العداة في الدلالة وفي
السلطان واعلم ان الدلالة في النساء ان اهل العيش قال بعضهم لا ينفخ في الصغار انما هو الا في ثلثة مواضع في الدلالة
خاصة بسلا او ينفخ في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
الذي في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
باربع مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
سهل اذا كان المتحد وعلم ان الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
خصلت على ان ذل في اكله غير فاطنة بذلك نفس وعلم ان على اكله احد غيري فانه شمول وعلم ان على اكله احد غيري فانه شمول
وعلم ان على اكله احد غيري فانه شمول وعلم ان على اكله احد غيري فانه شمول وعلم ان على اكله احد غيري فانه شمول وعلم ان على اكله احد غيري فانه شمول
وهذا بعد ما ينفخ في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
وكوب ما لا ينفخ من الهول وصنعة المعرف في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
بعضهم من منع نفسه من اربعة سعة الجمل والحي واللب قاله الشريف في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
المروي عن النبي في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
وقد اخرج في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
الكتب ان ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
كذبت له **في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة**
كثيرة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
من يراى على اكله في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
ذهب الى ان الفاعل غير ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
او في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
لنوع من سلبه وانهما اسم الجمل ومعارف ومعارف في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
واذا اعتبرت الذات والمظاهر الخلقية من غير ان تلاحظها في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
والبقاء بعد الفناء والصحة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
عن ابيه وتلك في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
يسمى بوجه اختياره كونه بعد الوصل وعلم العبد بصفته بالحق بجلاله لانفسه كان يرفع من قول **لا اله الا الله** لا ينفخ في ثلثة مواضع في الدلالة

شكرات

واحد تحت سلطاننا وطيب علم قدامنا عادل ونعمنا ربه قدامهم **والله** في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
والحق وعني في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
كامل وكذا في معنى وصيهم ومعهم نافع قاله المولى من عليه السلام من كرم الله عن خصال ملكه الشامة وقاله علي بن ابي طالب
ما مضى من زمان رجبنا في الدنيا وحفظنا لغير اخلائه قال الاخفش محمد بن ابيان ختمه خادم كماله وحط رطب وبنت والحق
ينظر جدي بدة الباب السعد خلاف الحسن فاذا كان وصفا للانسان فهو في مقابل الشئ لكن يختلف الفعل فيما قاله الما في ثلثة مواضع في الدلالة
مفوق العين وفي ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
فقد قال تعالى في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
مبكر على انفسكم وما المانع فقد قال الله تعالى في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
وما ملأنا منكم الا شقاوة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
قبل ذلك وحيث قبل موتك **قال ابن** في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
والحق ما افاض الله على عباده من نعمته في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
عليه لان ربه الكوكب في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
للبيدة ويرى الشئ اعظم ما لا يرى في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
البصر الكوكب وهو على الاقراص في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
ما بينه وبين الكوكب في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
رؤية الكوكب في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
ما يرى في الاقراص في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
على ما قاله في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
قاله سالر من حاج الدنيا من حاج الاخرة فقال من حاج الدنيا قال ما من يملكها كيف لا يملكها ويقوى في الدنيا في ثلثة مواضع في الدلالة
للجنة شلتت ومائة وفي ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
تد في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
ليس في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
المع من غضب الله اذا غضب في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
ثلثة اشياء في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
ابنه وبلغه عبد الله كثر في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
كثيرا في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
الحل في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
يكون في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
حلب او ما وجد الانسان مع صدقة العقب وهو قول الله لا اله الا الله وهذا القول يقع في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
القبول في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
لشي في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
شرك في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة
عنه وفيت نفسه من ربه هذا **الرب** ايضا في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة في ثلثة مواضع في الدلالة

الجنة اقبل
عطاء ربي
وغير ذلك
الجنة اقبل
عطاء ربي

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

المصلوب ففعل قصته فقال لا غفر الله لك قال افرأيت هل ندمت على ما فعلت قال لا انا انك وكل ما سمعت فهو قصتي وليت لي حاد في
فان انا ان تاذر هذه السبينة وما فيها وتخلي سبيل عبد الله عز وجل وفيه الجزية فندرتي بالبيت من الزلزال فتكلم
اخفا السبينة وما فيها واضربت الملك واهل مملكته فانظر حرك الله القوي هذه الملة كيف عصمتها من تلك الهول التي
خلصتها من الجحيم ومن تمام القهر وان وبقا الحمار في نظر ما يليك كرامتها على الله بان جعل ضاه مقربا من ربهها ومغفرة
يعقرتها وكيف جعل من نصب لها مكرها وحيا لها مكرها خاصا لها وطايبا منها اللعقمة والرضا وكيف رضع من قدورها
بذكرها حشرها من بيتة بان يحى اليها الملوك والفضة والعباد ويجعلوها بابا الى الله وذبيحة الارض من العدة حدث
ابو حازم عبد القهار بن الحسن قال قدم ابراهيم بن ادم الكوفة وانا معه وذلك على عهد المنصور وقدما ابو عبد الله جعفر بن
محمد بن علي العلوي فخرج جعفر بن محمد صلوات الله عليه يريد الرجوع الى المدينة فبقته العلماء واهل الفضل من اهل الكوفة
فيمن رجعته الثوري وابراهيم بن ادم فقيس الناس له فاذا هم بالسبيل على الطريق فقال لهم ابراهيم بن ادم فقالوا حتى لا نعرف
عليها السلام فنظمنا قصيدته فاجاب جعفر صلوات الله عليه فذكر واهل حال الاسد فقبل ابو عبد الله عليه السلام حتى ناس
الاسد فاخذوا به من تحت رجليه عن الطريق فراقب عليهم فقالوا ان الناس لو اطاعوا الله خضعوا له لولا عليه انقامه وقال
جوبير بن مسهر جرت مع امير المؤمنين عليه السلام نحو ما انا في السامر في السخنة والاعرج ابن جارية في
ولبوع خلفه وشال البوق خلفها فليكن داني لا تأخر فقال عليه السلام اقدم يا جوبير فانا اهل الله وما من رتبة الله
انكنا بصيتها لا يكتفي شها الا هو وانا الاسد فاقبل بوجهه بخصيص له بدنه فبما منه فجل بوجهه بوجهه ففعل
عز وجل ونطق بلان طلق ذوق فقال السلام عليك يا امير المؤمنين وصي خاتم النبيين فقال وعليك السلام يا جوبير فاجاب
اقول سبحان ربى سبحان المحي سبحان من وقع الهابة والخفاقة في قلوب عبادي وفي بطنه من فضل المؤمنين عليه السلام وانا
معد واستمر بنا السبعة ووافى العصفرا هو في قلوبنا فقلت وتقبلي مستغفرا وبك يا جوبير استأخرت ايام الحرس من امير المؤمنين
عليه السلام وقد نابت من لاسد ما رايت فغضى وانا معه حتى قطع السبينة ففتي جله وزل عن ربه وبقية فاذن حتى مضى وقام
مشي مشي فمسي بشفته وشاربه فاذا الشمس قد طلعت في موضعها من وقت العصفرا في الجاهل يرد عن مسيرها في السماء فقصلي
بنا العصفرا فلما انقضى عليه السلام وفنت راسي فاذا الشمس على الها كان الاكلع البصر فاذا العيون قد طلعت فاذا وقام وعلى العز
نركب واقبل على الجبورية اقلت هذا سحر فمقر وقلت ليت طلوع الشمس بعزها انظر هذا ما راى بصري اسروا القلوب
في قلبك ما رايت من لاسد وما سمعت من منقطة الرقعة ان الله يقول ولله الاسماء الحسنى فادعوه بها يا حيور بن اسود الله صلوات
عليه وآله كان يوحى اليه وراسه في حجري فغربت الشمس ولما كان صليكت العصر فقال الحسنة لا نرفقت لا قال اللهم ارسلنا
في طاعتك وحاجة بيتك ودعا لاسم الاعظم ووقت على الشمس فقلت مطمئنا فزعت ما طمئت فقل في ذلك الايام
وعاير دعوتهم ان كان يا جوبير ان الحواصح في قلوب المؤمنين من قدس الشيطان فاذا قد عرفت الله عز وجل في ذلك من فقلت
فاذا انجذ فقلت يا سيدي قد مضى للذين قلبي **حكايتها راجع من فضل الله وتبته** عن ردة عن محمد فالكما دخل في المدينة وكان له
جارية تبسة فوجت في قلب جيل واجيب بها فتكلم لك اليه عبد الله جعفر بن محمد صلوات الله عليه فقال تعرض لربها فكنى راسها
فقال الله من فضله ففعل ما لينا الابرار حتى عرض لها سرفرا الى الرجل وقال يا بلات جاري وادق لك سر عذري وقهر
سرفرا ناجب ان ادعك فلا تجاري تكون عندك فقال الرجل لرسا املة وامه تسمى كمن املة فقلت كوني تجاري عندك فقال
اقومها عليك بالغنم وقصته لحيته فاذا انا قدمت فبعينها اشتريها وان تلك منها بلت ما جيل لك ففعل وغلظ عليه والذين
وخرج الرجل فكت عنه ما شاء الله حتى قضى وعطى منها قدم رسول بعض خلفاء بني امية فزني له جارية وكان في حجري وكان في حجري
ففتت الولا اليه فقال له جارية فلان قال الصلوات غلبت عظمى على بغيرها واعطاه من الغنم ما كان يريغ فها اخذت لجارية واخرجتها
الدوية قدم مولاها فاولى بها عن المارية كيفها فاجبرها بغيرها الى المارية الذي قدمه عليه والذي دبح هذا فادعها ففعل

الرجل وقال اخذنا ما قوت فليك وما كان من فضل الله لك ههنا **المنفى الذي التقي به** صاحب الصحاح الفيا بانيت في مذهب
كثير كان لادم الازن في اوجبة في بعض تضائفة والعزلة لم يترجى عن احد في فضاضة او جفنة حيث ذكر في كتاب الرجل
في الاصول والقلب الشبهة فظهر الجبل ونور سلكها الى ان قال سقنا عن ربه باطلة والعزلة الى ان يتوسل في مذهبهم
الرجل الذي التقي به ان انا لبيت القصر كراما فاسمع الحكمة منه ففعل ما وود ذلك فلما صعد القصر قال يا وادع منى كرامات يدغل فيها
علم الاولين والآخرين لكن ههنا الى الدنيا بقدر مقامك فيها وليكن عملك لا تتجمل بقدر ليلتك فيها وليكن حركتك على العباد
على النار وليكن خدمتك للملوك بقدر حاجتك اليه واذا اردت ان تصي مولاك فاختر لنفسك موصلا للملوك وليكن غرضك في ذلك
من النار **الرجل الذي التقي به** من ارباب ربه فالكما وادست مداريك اسررت في ارباب ربه فالكما وادست مداريك اسررت في ارباب ربه
بنابه اثبت جبرته كبر كبره في حجاب رايته انا ذلت كرامات وعاد بماري جودت **الرجل الذي التقي به** ايام صاحب الملة فادعها
اعلمك كشاف الحق الناس التواضع من احسن الله اليه وبسطا بالقدرة يدور **الرجل الذي التقي به** خزان الملوك في ارباب العفة
الافقار من علق الافقار **الرجل الذي التقي به** لانك ابا رجل ولا لاجل الا بالمال ولا لاجل الا بالعلم ولا لاجل الا بالكرامات فجمعه
مكتوب على منقطه سبع كرامات اذا كان الله تكفل اربابا والعباد فاهتم لماذا وان كانت الحجة حقا فمركب العمل لماذا وان كان الجرحا
قتيد البناء لماذا وان كانت الناحية كرامة الفخ لماذا وان كان السابح حقا فجمع المال لماذا وان كان يوم القيمة حقا فقله لا يربح
وان كان ليس حقا فكونك فاتباع عذرك لماذا اذا زمت الى البقي بطيبة فعدتها سبع مقالا مله من ارباب ربه في ردة ربه
كنا بقية كل من رجع العيون **من كلام في الخلق** قد جعل مائة وكله واسنة اكله وكيسه ايسه ورجفه ايفه وبسته ايسه
ودرسه شقيقه ومقتاده رفيقه وبخاته خادمه وصناده صديقه الترتيق يقول ينبغي للمسلم ان يكون له من الخلق
شجاعة الديك وقلب الاسد وحيلة الفخري وورع الغالب وصبر الحبيب وحول الكرمي وحذر الغريب وغارة الذئب قال في الاعمال
هات الطعام واعطى الباب قال هذا حيا فلما غلق الباب وهات الطعام فقال لا تحزن **الرجل الذي التقي به** فاجام بمقل خارج من كرامات
ثلاثة ان لم تظلمه ظلمك ولك وعيدك وفجيتك **فانما من** كل من يحتاج الى العقل الدالة ارسلوا احدوا وصاحبه الكرمي فاذا
جاء والديهم اذ اشبع **من كلام** الكرمي على الاغنياء اخبرني خاها من ربه ومن جان الله هرب اليه ارسلوا لونه من كرمي
عليك الموت وانما سفل على مفقود لونه الى الموت حيا ليقول مثل الدول للدين كالتصاوين القلوب يتبته لكن بلبه سرة الحركة
الانبال بطيبة وحركة الادبار رحمة لادم قبل كالمصا من قامة الى اخرى طلبة كالمفقد من علق على **الرجل الذي التقي به** من غارة الحبيب
ينفعه النيب يحكم عقل الرجل ففعل الله اقامهم ارسلوا العاقل ووافق العاقل وباحل الاوافق العاقل والواهل كالحظ المقدم يتقسط
على مثله والعوج لا يظن على المقيس والمستقيم وصف بعض الحكماء للكفة فقال النور جرها والحق مقصدها والاهل ما شها والفتك
والعقل ابداها والله ملهمها واللسان مظهرها هرسلها لسة اللفظ اسرفه في قيل من ويستحي ايضا عند اليونانيين من راسين
العبد ارباب وعند العرب من اخوخ وجوب تاريخ من ارباب بن قيان من افقر من ربي ادم عليم السلام وهولت الحسنة
في حرقه فترك حكمه فممن عودوا ففعلوا كرامه الاخير والاشرا لاسا الاخير من اجل حزمهم ولما الاخير وان كان من عظمه
لا يتقوى كرم الصحاح والحل ولا نظريا الناس ولما ظهر من لعل على اعادة احواله مذمومة فلا تصيبه ولا تفعل منه وعبرته
ارحوا الى الله سبحانه فالمرتب تتعكم واستروهم من بطينة واحدة وليس الصالح بآمين من ربي المثل واليتائق والاولى عليكم
عند ذلك ان يجد الله على العافية ويسألون الاعادة وترفعوا فاطمروا الله سبحانه **وقال** من اتاه الله خاف ربه فافترق
على اخيه ولا روجه العبادم ولكن ذلك القهر فترافعيه فان الله سبحانه خلق القفر والافنية وعمن سوء ومن كرم
كظم غيظه وقدر لفظه ولفظ مطلقه وظهر بفسه ففعل ذلك كله ومن كرمه لعل على غيرة الجود والاحسان عند العز على عز الله
الصدق عند الخطأ وعلى عز الحلم عند الغضب وقال اعطى الناس مصيبة والدينا والآخر من لا يملك عقل ولا حكمة ولا الله
الادب وتبته من كرامات الموت كرمه مرسل وعزله بقدر ربه عزله وسل عن ربه وبال العلماء ياقون ابواب الاغنياء اكثر من ابواب الاغنياء

[illegible]

و عن ماصفم

[illegible]

تفاتیف و غیره
الطریق و در تفسیر
الاسرار

الجوهرة من الاله
 الحقة والدم
 قال الله تعالى
 الاله اي صلي الله
 على النبي و
 فقد مر الرائي
 في غيبي ١٢

وفسوة

والسلام ما

فی الناس

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible][illegible]

الثاني

مقام حله

۱۲۸۱

من موت فاروق بالاه الامهات الكافرات وارتفع عن هذا المخرج ذلك المومن من اصحابه ثم قام ابا ابراهيم عليه السلام فاجابهم بالادب
 وان لم يكن هذا ولا هذا فان الخلافة لم تكن عليا من بعده فان قالوا ليعادى علي بن ابي طالب وكبرياى ابا ابراهيم علي بن ابي طالب
 بهم منك وخلق من بني عماري قالوا انما للغير اللعلاء العلم الحكم اذ هو على ما ينفذ فيه قضائى وقدرى محمد بن يعقوب عن محمد بن يحيى
 عن احمد بن محمد بن عيسى عن علي بن ابراهيم عن عيسى بن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
 ملكوت السموات والارض المقتضى في ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
 وجوابه ابا ابراهيم ان دعوتك مجابة فلا تنزع علي بن ابي طالب في ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
 نكاحا فانتهى وعبد الله بن عمر بن الخطاب وعبد الله بن عمر بن الخطاب وعبد الله بن عمر بن الخطاب وعبد الله بن عمر بن الخطاب
 الوليد بن الصفا عن يعقوب بن يزيد عن ابي بصير عن علي بن ابراهيم عن علي بن ابراهيم عن علي بن ابراهيم عن علي بن ابراهيم
 زاد الله على علي بن عبد الله عليه السلام في حديثه في ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
 حبيب فاروق الله تبارك وتعالى ابا ابراهيم بن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
 مسدود ولا يدور في الارض في ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
 ابا ابراهيم صلوات الله عليه وشك الله ما يقع من سوء خصاله اذ هو على الله عز وجل في ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
 استتمت به اسرعه على علي بن ابراهيم عن علي بن ابراهيم عن علي بن ابراهيم عن علي بن ابراهيم عن علي بن ابراهيم
 شاب ابراهيم عليه السلام فقال اريت ما هذا قال روى روى روى روى روى روى روى روى روى روى روى روى روى روى روى روى
 عليه السلام قال اننا لم نرى شيئا من ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
 ابيه عن سعد بن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
 بن رومان الصفي قال حدثنا عبد الله بن موسى العبدي قال حدثنا محمد بن الحسين عن محمد بن الحسين عن محمد بن الحسين
 عليه السلام عن ابي بصير عن علي بن ابراهيم عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
 السلام فقال له انما انا من ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
 ابراهيم فقال الله عز وجل يا ابراهيم ان الله عز وجل قد جعلك خليفة في ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
 عن محمد بن علي الكوفي عن الحسن بن علي الكوفي عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
 ايه ما مضى فبذلك اريت حيلك ليس من بعدك على غير الارض على عرشك على عرشك على عرشك على عرشك على عرشك
 العبد الذي يخاف الموت منك فاما انا فاني خفت اذ انشئت فها هو الله خلت امره من عرشك على عرشك على عرشك على عرشك
 الاله الذي خفت امره من عرشك على عرشك على عرشك على عرشك على عرشك على عرشك على عرشك على عرشك
 وفيكم ما في الاخوان عن علي بن عبد الله الاسودعي عن احمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن علي الكوفي عن ابي بصير
 بريك علي بن محمد بن عبد البصري عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
 ان الله تعالى من كل شيء اذ انك اريت رايه كذا ان الله تعالى من كل شيء اذ انك اريت رايه كذا ان الله تعالى من كل شيء
 القوية والابصار والارواح والنفوس والاعمال والافعال والافعال والافعال والافعال والافعال والافعال والافعال
 بعضها على بعضها ولكن بعينك التي ترى من المعلوم فاني ارى اذهابا من كل شيء اذ انك اريت رايه كذا ان الله تعالى من كل شيء
 فيما بين عرشك على عرشك على عرشك على عرشك على عرشك على عرشك على عرشك على عرشك على عرشك على عرشك
 للقلوب وتفرغ من اهلها والافعال والافعال والافعال والافعال والافعال والافعال والافعال والافعال
 ان يكون هذا الذي هو في قلبك من المعلوم فاني ارى اذهابا من كل شيء اذ انك اريت رايه كذا ان الله تعالى من كل شيء
 محمد بن علي عن ابي عبد الله عليه السلام قال روى الله الى ابراهيم ان الارض قد نكتت لها من مائة عورتا من مائة عورتا
 فيها هلك من الشباب وروى الروي وابليه كذا في روى الله وروى الله في النسخ بين الذين قد نكتت من مائة عورتا
 سالتني فقال رايته ما بين من على الارض ومن في الارض من مائة عورتا من مائة عورتا من مائة عورتا
 يك بها الجنة وسبقها النار قالها من مائة عورتا من مائة عورتا من مائة عورتا من مائة عورتا من مائة عورتا
 قال اضل ملكا على وجهه ونفعه روى الله وروى الله في النسخ بين الذين قد نكتت من مائة عورتا

[illegible]

[illegible][illegible]

ويصحب الفاعل

